همبستگی غرب

نشریه حزب همبستگی افغانستان
A Publication of the Solidarity Party of Afghanistan

۶۴
۶۵

جوزا – سنبله ۱۳۹۸
جون – سپتامبر ۲۰۱۹

حقیقت گفته‌های ملالی جویا راه‌اش را یافت!

«یادت بخیر ملالی جویا!» شعاری که در این چند روز در رسانه‌های اجتماعی بالاست و ورد زبان مردم عام در کوچه و بازار گردیده است. نکته شایان توجه این است که در آن زمان وقتی خانم جویا پارلمان را طویله و باغ وحش نامید، در کنار حامیان بی‌شمار وی و مخالفانش، عده‌ای که خود را به‌اصطلاح بی‌طرف می‌خواندند او را تندرو خطاب می‌کردند...

صفحه ۹

همبستگی

صاحب امتیاز: حزب همبستگی افغانستان
مدیر مسوول: سیدمحمود همرزم
شماره جواز: ۸۷
شماره تماس: ۰۰۹۳-۷۰۰-۲۳۱۵۹۰

اهداف ما

- افغانستان مستقل، آزاد، دموکراتیک و یکپارچه
- وحدت ملی بر پایه استقرار و تحکیم دموکراسی استوار بر سکیولاریزم
- تساوی حقوق زن و مرد و تمامی ملیت‌های کشور
- مبارزه بر ضد هر نوع بنیادگرایی، ارتجاع و مداخلات خارجی
- خروج فوری نیروهای اشغالگر امریکایی و ناتو از افغانستان
- دفاع از مبارزات آزادیخواهانه و مترقی ملل دربند جهان

در این شماره:

نفوذ مبلغان بنیادگرایی و توحش در نهادهای تعلیمی فاجعه است! ۱
گردهمایی حزب همبستگی در تقبیح جنایات داعش ۲
اعلامیه مشترک کژار و حزب همبستگی افغانستان در مورد وضعیت زنان در منطقه ۳
سیدال سخندان، فرزند برومند زحمتکشان که در قلب توده‌ها جاویدانه است ۵
حقیقت گفته‌های ملالی جویا راه‌اش را یافت! ۹
قساوت دیگری از بشیر قانت گلبدینی ۱۲
رزمندگی و شرافتمندی کاکاوندها و سازشکاری و شرفباختگی بعضی از روشنفکران ما ۱۳
اکمل، جوانی که طعمه راکت‌های گلبدین شد ۱۶
میر غلام محمد غبار: در شورای ملی چه کردیم؟ ۱۷
چوین، یاور مردم تخار که با توطئه بنیادگرایان کشته شد ۲۰
نقب باید زد (شعر) ۲۱
د نیواکګرو او لاسپوڅي رژیم په واکمنی کې طبیعي بلاووې ناورین ګرځي! ۲۲
جلال باجگه انتقام باخت خود را از مسافران شمال می‌گیرد ۲۳
رونمایی از گزیده اشعار انیس آزاد، «شاعر خروشان در برابر استبداد» ۲۴
کسب مجدد استقلال و آزادی، با اتحاد و پیکار مردم ما میسر است! ۲۶
یادبود از استقلال ازدست‌رفته افغانستان در بامیان ۲۷
مراسم عروسی‌ای که ملتی را به ماتم نشاند ۳۰

۲۵ سرطان ۱۳۹۸ - کابل: امروز جمعی از اعضای حزب همبستگی طی گردهمایی‌ای جنایات داعش و حامیان نشسته‌اش در مقام‌های دولتی را تقبیح نمودند. معترضان پلاکارت‌هایی با تصاویر قربانیان حملات خونین این گروه جانی را بلند کرده و خواهان اعدام چند استاد و محصل دستگیرشده‌ی پوهنتون کابل شدند که به عضویت در داعش و دست‌داشتن در چندین حمله اعتراف نموده‌اند.

اعلامیه‌ها

نفوذ مبلغان بنیادگرایی و توحش در نهادهای تعلیمی فاجعه است!

اخیرا دولت افغانستان چند استاد و محصل پوهنځی شرعیات پوهنتون کابل را به اتهام عضویت در داعش گرفتار نمود. چند تن این جانیان از ملوث بودن در حملات مرگبار مانند حمله انتحاری بر کلب پهلوانی امید میوند، حمله بر میدان‌هوایی، حمله انتحاری بر بس حامل کارمندان ریاست اصلاحات اداری و... اعتراف نمودند. البته این یگانه جنایت این وحشیان نبوده و آدم‌کشی‌های دیگری را بخصوص علیه هموطنان شیعه‌مذهب ما و در شرق کشور نیز مرتکب شده‌اند. از جمله چند محصل اعتراف کردند که از طریق استادان مضامین دینی پوهنتون کابل به داعش جذب گردیده‌اند.

طی سال‌های گذشته گواه رشد روزافزون تبلیغ و ترویج بنیادگرایی در پوهنتون‌ها و دیگر مراکز تعلیمی کشور می‌باشیم، منجمله رژیم آزادیکُش و سفاک ایران نیز با دست باز بخش بزرگی از مراکز آموزشی و رسانه‌ها را تحت حمایت گرفته از ین طریق مشغول شیوع بنیادگرایی نوع «ولایت فقیه» در کشور ماست. دولت افغانستان هم منطبق با خواست امریکا و غرب در برابر این فاجعه ملی سکوت اختیار کرده است. پرچم طالب و داعش از پوهنتون ننگرهار سربلند می‌کند، شعارهایی به طرفداری از داعش در دیوارهای پوهنتون کابل نصب می‌گردند، استادان جهالت‌پیشه مضمون ثقافت اسلامی را تریبونی برای تبلیغ به نفع طالبان و داعشیان و دیگر باندهای دشمن بشریت نموده‌اند، در محیط پوهنتون دختران مورد بدرفتاری یک تعداد حامیان این گروه‌ها قرار می‌گیرند و موارد عذابناک دیگر.

هرچند امریکا و شرکایش افغانستان را زیر نام «مبارزه با تروریزم» اشغال کردند، ولی از اول آشکار بود که امریکا نه برای زدودن بنیادگرایی بلکه رشد این پدیده شوم به وطن ما تجاوز کرده است. تاریخچه دولت امریکا ثابت می‌سازد که این کشور بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی، در اکثر نقاط جهان برای پیشبرد سیاست‌های تجاوزی‌اش بر ایجاد، پرورش و حمایت از وحشی‌ترین هیولاهای بشریت اقدام نموده است. در کشور ما، دولت امریکا و سی‌آی‌ای در تبانی با دولت پاکستان، عربستان سعودی، ایران و سازمان‌های جاسوسی‌شان اخوانی‌های افغانستان را فربه ساختند و سپس پروژه ساخت طالبان را به پاکستان سپردند. امروز هم وقتی دید که مولودات جهادی‌اش تا آخرین حد بین مردم منفور گردیده تاریخ مصرف حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی و حتا طالبان به پایان رسیده است، باید جاگزینی برای آن‌ها داشته باشد و از همین رو زمینه رشد حزب تحریر، جمعیت اصلاح، داعش، جنبش گولن وغیره گروه‌های ابرمرتجع و قرون‌وسطایی را منحیث ویروس‌های کشنده فراهم می‌سازد تا مردم افغانستان و به‌ویژه نسل جوان را مغزشویی کرده در تاریکی نگهدارد. فقط در موجودیت اینچنین پایگاه مطمئن داخلی است که امریکا می‌تواند به حضور نامیمون خود در سرزمین ما ادامه دهد. این گروه‌های رنگارنگ با وجود بعضی اختلافات و درگیری‌های خونین درونی، در مزدوری به بیگانگان، جنایت، بربریت، جهل‌گستری، ضدیت با دموکراسی و زن و... باهم ماهیت کاملا همسان داشته، غده‌های سرطانی بر پیکر جامعه به‌شمار می‌روند.

مردم اکثر جوامع اسلامی به ماهیت واقعی جریانات بنیادگرا منحیث دست‌پروردگان استخبارات کشورهای استعماری پی برده علیه آن برخاسته‌اند. آنان درک کرده‌اند که تا از چنبره این ویروس هلاکتبار رهایی نیابند، هرگز قادر نخواهند شد به قافله ترقی و پیشرفت و انسانیت بپیوندند. در تونس، راشد الغنوشی، پدر اخوان‌الشیاطین افغانستان در برابر موج مبارزات پیشرو مردم سر فرود آورده خواهان جدایی دین از دولت می‌گردد؛ در مصر، خاستگاه اصلی اخوان، حزب اخوان‌المسلمین غیرقانونی اعلام گردیده رهبرانش مورد پیگرد قرار می‌گیرند. در ترکیه روزتاروز خروش مبارزات ضدبنیادگرایی اوجگیر گردیده، اردوغان را سراسیمه ساخته است. حتا دولت عربستان با درسگیری از موج تمدن‌خواهی در جهان عرب، دست به اصلاحات گسترده زد تا جلو انفجار خشم مردم را بگیرد.

مردم افغانستان و بخصوص نسل جوان باید به این آگاهی برسند که یکی از عوامل اصلی فاجعه کنونی افغانستان، خیانت و مزدوری و جنایات باندهای رنگارنگ بنیادگراست. اینان منحیث پایگاه اشغالگران و دولت‌های منفور پاکستان، ایران، عربستان و... وظیفه دارند که با سوءاستفاده از عقاید مردم، بخصوص جوانان را در جهالت نگهداشته از هرگونه حس انسانی و ملی تهی سازند. تا وقتی علیه این بیماری واگیر

مبارزه جدی صورت نگیرد، افغانستان هرگز به صلح، بهروزی و عدالت نخواهد رسید.

«حزب همبستگی افغانستان» به‌مثابه یک تشکل پیشرو و نماینده مردم ستمکش این سرزمین و آواز رسای قربانیان حملات انتحاری و جنایت‌کارانه خواستار اشد مجازات این مخلوقات حرامزاده امریکا می‌باشد. اما درعین‌حال بدین باور است که محاکمه و مجازات آدمکشان تنظیمی، طالبی، داعشی و دیگران شان فقط به دست مردم زجردیده‌ی مان امکان‌پذیر است و هیچ قدرت استیلاگر و ایادی ناپاک داخلی‌اش این کار را نخواهد کرد چون منافع خاینانه شان در حضور چنین عناصر خون‌ریز و پلید نهفته است. باید از زنان سلحشور کوبانی آموخت و در برابر این ددمنشان قرن ایستادگی کرد. اگر امروز در مقابل این دشمنان خطرناک انسانیت و دموکراسی و عدالت برنخیزیم، افغانستان ما آینده خونین‌تر و سیاه‌تری را تجربه خواهد کرد.

حزب همبستگی افغانستان
۲۵ سرطان ۱۳۹۸ - ۱۵ جولای ۲۰۱۹

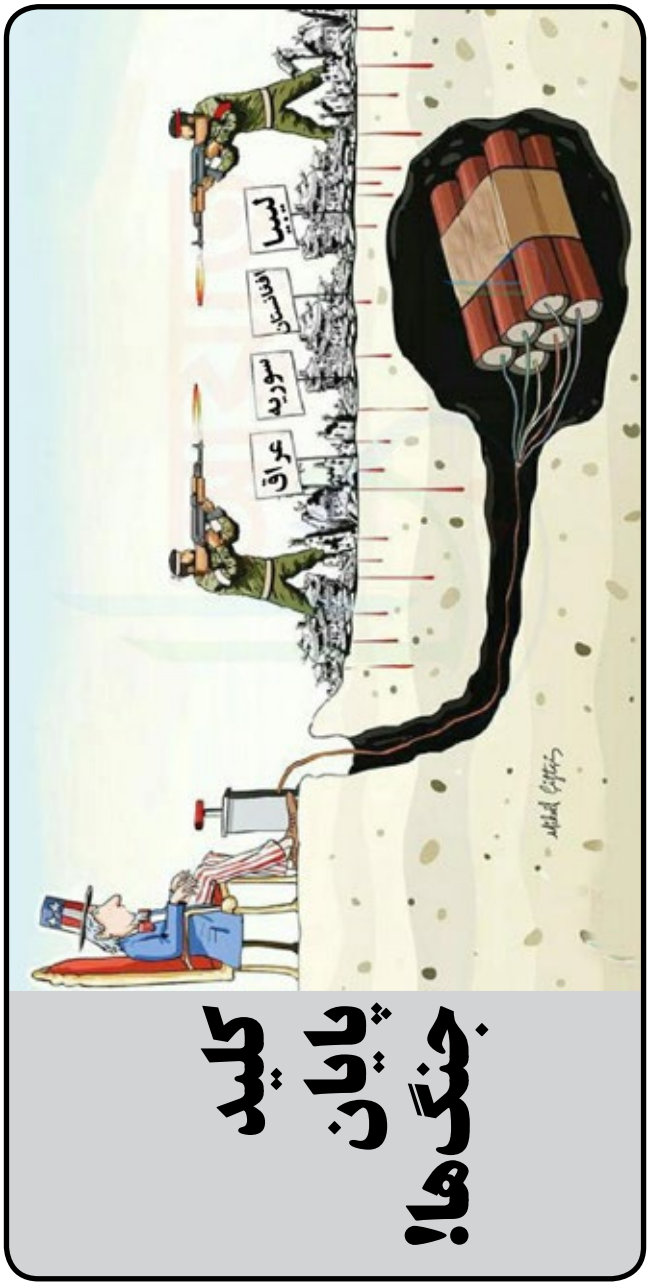

فعالیت‌های حزب

گردهمایی حزب همبستگی در تقبیح جنایات داعش

۲۵ سرطان ۱۳۹۸ - کابل: امروز جمعی از اعضای حزب همبستگی طی گردهمایی‌ای جنایات داعش و حامیان نشسته‌اش در مقام‌های دولتی را تقبیح نمودند. معترضان پلاکارت‌هایی با تصاویر قربانیان حملات خونین این گروه جانی را بلند کرده و خواهان اعدام چند استاد و محصل دستگیرشده‌ی پوهنتون کابل شدند که به عضویت در داعش و دست‌داشتن در چندین حمله اعتراف نموده‌اند. آنان شعارهایی را نیز بر این پلاکارت‌ها نوشته بودند: «خون هموطنان بی‌گناه خود را به دست داعشیان وحشی نمی‌بخشیم!» «داعش وحشی‌ترین گروه قرن است، حامیان داعش باید سرکوب و طرد گردند!» «جنایت‌کاران تنظیمی و طالبان و رژیم ایران برادران سکه‌ی داعش اند!» «با الهام از مردم سلحشور کوبانی باید انتقام خون فرزندان خود را از داعشیان بگیریم!» «داعش مولود حرامزاده‌ی امریکا و عربستان و قطر و ترکیه!» «دست تاجران دین از مراکز تعلیمی کوتاه‌باد!»

در پلاکارت دیگری با عکس دو خبرنگار شهید، صمیم فرامرز و رامز احمدی نوشته شده بود:

«برای دادخواهی خون پاک دو خبرنگار جوان ما هم که شده، ظاهر داعی، معروف راسخ و مبشر مسلمیار محکوم به اعدام اند!»

و همچنان در شعار مرکزی این گردهمایی نوشته شده بود:

«مبلغان دهشت و بربریت داعش در "داعشگاه کابل" منحیث عاملان قتل صدها هموطن ما به دار آویخته شوند!»

خانم سیلی غفار، سخنگوی حزب همبستگی در مصاحبه با خبرنگاران ابراز داشت:

«امـروز، امریکا می‌خواهـد که پروژه طالبـان را به پایان رسـانیده و داعـش را جاگزیـن آن کـرده و هیولاهـای جدیـدی را ایجاد کند. حقیقت این اسـت که در ماهیت تنظیم‌هـای اخوانی، طالبـان و داعش هیـچ فرقی وجود ندارد.»

در اخیر برنامه، قسمت‌های اعلامیه حزب توسط یکی از اعضای حزب خوانده شد:

«در کشـور مـا، دولت امریـکا و سـی‌آی‌ای در تبانی با دولت پاکستان، عربستان سـعودی، ایران و سازمان‌های جاسوسـی شان اخوانی‌های افغانسـتان را فربه ساختند و سـپس پروژه ساخت طالبان را به پاکستان سپردند. امروز هم وقتی دید که مولـودات جهادی‌اش تا آخرین حد بین مردم منفور گردیده تاریخ مصرف حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی و حتا طالبان به پایان رسیده است، باید جاگزینی برای آن‌ها داشته باشد و از همین رو زمینه رشد حزب تحریر، جمعیت اصلاح، داعش، جنبش گولن وغیره گروه‌های سـوپرمرتجع و قرون‌وسطایی را منحیث ویروس‌های کشـنده فراهم می‌سـازد تا مردم افغانستان و به‌ویژه نسل جوان را مغزشویی کرده در تاریکی نگه دارد. فقـط در موجودیت اینچنین پایگاه مطمئن داخلی اسـت کـه امریکا می‌تواند به حضور نامیمون خود در سـرزمین مـا ادامه دهد. ایـن گروه‌های رنگارنگ بـا وجود بعضی اختلافـات و درگیری‌های خونیـن درونی، در مزدوری به بیگانگان، جنایـت، بربریت، جهل‌گسـتری، ضدیت با دموکراسـی و زن و... باهم ماهیت کاملا همسـان داشته، غده‌های سرطانی بر پیکر جامعه به‌شمار می‌روند.»

اعلامیه‌ها

اعلامیه مشترک کژار و حزب همبستگی افغانستان در مورد وضعیت زنان در منطقه

ذهنیت زن‌ستیز مردسالار هزاران سال است که استمرار و پایه‌های خود را بر روی استثمار و به بردگی کشاندن زنان بنا نهاده و در ادامه تداوم و نهادینه شدن آن در جوامع، تحت عناوین مذهب، ناموس، دین و سنت، زنان را بیش از هر دوره‌ای از تاریخ به انقیاد کشیده و از تمامی حقوق انسانی و فردی محروم سـاخته تا بدین گونه سـلطه خود بر جوامع را مسـتحکم‌تر نمایند. مشروعیت کاربرد زور و خشونت در قوم و قبیله توسط پدرسالار در دوران معاصر از سوی دولت اعمال می‌گردد. تمرکز قدرت موجب گشت دولت‌ها و سـران آنان برای استعمار و حاکمیت در جوامع ابتدا زنان را مورد اهداف شوم خود قرار دهند و خشونت و سرکوب زنان به اشکال هولناک هر روز ابعاد گسـترده‌تری به خود می‌گیرد. در سیستم‌های دولتی نه تنها زنان بلکه حقوق انسانی همه افراد پایمال می‌گردد تا جامعه‌ای رمه‌وار ایجاد و استیلا بر آن آسـان‌تر گردد. در جغرافیای خاورمیانه به دلیل کهن بودن فرهنگ و تاریخ، نقش سـنت و دین بسـیار پررنگ است و مفتیان دینی و مذهبی و دولتمـردان برای حفظ بقای خود دین و مذهـب را به عنوان ابزاری جهت قدرت‌طلبی و زورگویی مورد اسـتفاده قرار می‌دهند و زنان از نخسـتین قربانیان این نگرش هسـتند. کافی اسـت به وضعیت زنان در کشـورهای عراق، ترکیه، ایران، پاکستان و افغانستان نظری بیافکنیم که چگونه هر روز کرامت و شـان انسانی آنان نادیده گرفته می‌شود و کشتن، سنگسار، تجاوز و تعرض به آنان مشـروع شده است. ماهیت ذهنیت مردسالاری در تمامی سیسـتم‌های دولتی مشابه اسـت و فقط در ظاهر و اشکال خشونت تفاوت وجود دارد.

در افغانستان مانند سایر کشورهای منطقه زنان طی قرن‌هاست که پامال سـتم جامعه مردسالار و زن‌سـتیز بوده اند، لیکن این ستم در جریان چهار دهه جنگ و خشـونت شکل وحشیانه‌تر بخود گرفته است. به ویژه بعد از حاکمیت بنیادگرایان جهادی و سپس طالبی در اوایل دهه ۹۰ میلادی دست و پا و مغز زنان افغان بیشـتر از هر زمان دیگر در زنجیرهای سیاه بسته شد و خشونت و جنایت بر آنان بیداد کرد.

امپریالیزم امریکا و متحدانش در ۲۰۰۱ با آنکه «رهایی زنان افغانسـتان» را به‌صورت عوامفریبانه بهانه‌ای برای اشغال افغانستان ساختند، اما در عمل زن‌سـتیزترین و ارتجاعی‌ترین نیروها و افراد را در دولت دست‌نشـانده‌ی خود جابه‌جا نموده دست آنان را در جنایت و خشونت علیه زنان کاملا باز

گذاشتند. امروز اکثریت قاطع موارد خشونت علیه زنان، که شامل کشتن، قتل‌های ناموسی، تجاوز جنسی (در بسا موارد تجاوز جنسی گروهی)، سوزانیدن، اختطاف و لت و کوب زنان می‌شود، توسط قومندانان جهادی و نیروهای اربکی که توسط امریکا و دیگر کشورهای غربی حمایت می‌شوند، صورت می‌گیرد.

یکی از فجایع خاموشی که در بسیاری از مناطق ایران و شرق کردستان روی می‌دهد قتل‌های ناموسی است که در بسیاری از موارد مسکوت باقی می‌مانند. تلاقی ذهنیت مردسالاری و سنت‌گرایی آمیخته به ارتجاع در تشدید این قتل‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. قتل‌های ناموسی محصول تعصب کور و خشونت است. تا زمانی که هویت فردی زنان در جامعه به رسمیت شناخته نشود و از موقعیت ناموس و غیرت مردان که ساخته و پرداخته عقلانیت نظام مردسالاری است خارج نگردند، روایت تلخ و تراژیک این قتلها پایانی نخواهد داشت.

تبعیض، سوءظن، تعصب، ازدواج اجباری و فضای فرهنگی در بروز قتل‌های ناموسی نقش مهمی دارند. در روزهای اخیر بار دیگر اخبار قتل زنان و دختران به بهانه ناموس، زخم زنان ایران را که قربانی رویکردهای ضد زن هستند را تازه نمود و با واکنش بسیاری از فعالین زن مواجه شد.

قتل دو خواهر سنه‌یی توسط پدر و برادر خشونت عریان علیه زنان را آشکار نمود. سیستم قانونگذاری و قضایی ایران و اهمال و سکوت آنان در مجازات عاملین قتل‌های ناموسی موجب مشروعیت بخشی به این قتل‌ها و خشم زنان گردیده است. اشاعه چنین سیاستی بر میزان خشونت و سلامت روانی جامعه تاثیر سوئی خواهد گذاشت.

یکی از راه‌های ریشه‌کن نمودن قتل‌های ناموسی مبارزه با ازدواج‌های تحمیلی، نگرش‌های بسته و جزمی، باورهای ازلی و ابدی و سنت‌ها و باورهای کهنه و نخ‌نما شده است که در افکار و اذهان جوامع لانه ساخته است. فقر اقتصادی و فرهنگی در مناطقی که بیش از سایر نقاط قتل‌های ناموسی رخ می‌دهد، یکی از مولفه‌های افزایش خشونت است زیرا سوءظن محصول فقر و محرومیت است و در بروز بسیاری از مسایل زنان و آسیب‌های اجتماعی نقش مادر ایفا می‌کند. یکی دیگر از فاکتورهای اصلی در این مورد اصلاح قوانین و مجازات قاتلان است. از سوی دیگر آموزش زنان از دیگر فعالیت‌هایی است که در آگاهی و کنش‌مندی زنان در مقابل هرگونه خشونت تاثیرگذار خواهد بود.

ما همچون کژار (جامعه زنان آزاد شرق کردستان) و کمیته زنان «حزب همبستگی افغانستان» در برابر هرگونه حق‌کشی و قتل زنان با مواضعی مشخص شده در چارچوب اراده و فکر آزاد مبارزه و مقاومت می‌نماییم و اساس همه مبارزات و فعالیت‌های مان بر اساس ریشه‌کن نمودن مشکلات و مسایل زنان است. تمامی رویکردهای زن ستیز نشات گرفته از حاکمیت گروه‌های بنیادگرای اسلامی و قدرت‌های امپریالیستی و ذهنیت مردسالاری و دولتی است و می‌بایست اساس فعالیت‌ها و مبارزات سازمان‌ها و احزاب زنان تغییر این ذهنیت ضدانسانی و ضداجتماعی باشد تا هیچ‌گاه شاهد قتل و مرگ هیچ زنی به دلیل سوءظن و فقر فرهنگی نگردیم. سکوت و عدم کنش در برابر توحش بنیادگرایان و دست‌نشاندگان امپریالیزم امریکا و سیستم مردسالاری به معنای تشدید و تدوام خشونت و سرکوب خواهد بود و این رسالت و وظیفه همه زنان است که در برابر هرگونه واپسگرایی و سنت‌باوری ایستاده و جامعه‌ی آزاد و دمکراتیک و آزادی خود و تمامی افراد جامعه را تضمین نمایند.

ژن ژیان ئازادی
جامعه زنان آزاد شرق کردستان / حزب همبستگی افغانستان

اردوغان: تروریست داعشی!

کارتونیست: عمو

نویسنده: رها آرزو

سیدال سخندان، فرزند برومند زحمتکشان که در قلب توده‌ها جاویدانه است

سیدال سخندان شاعر مبارز، سخنور پرشور و نخستین شهید جنبش چپ انقلابی افغانستان است. او منحیث کادر «سازمان جوانان مترقی» انسان نترس و دلیر بود که در مقابل ارتجاع اخوانی و غلامان مسکو ایستادگی کرد و منبع الهام برای جمع وسیعی از روشنفکران شد.

سیدال در قریه جویک ولسوالی کلنگار ولایت لوگر در یک خانواده دهقان چشم به جهان گشود. وی که از آوان کودکی طعم تلخ فقر و تنگدستی را چشیده بود با پا گذاشتن به جوانی دریافت که برای محو استثمار، فقر، تهیدستی و ظلم راهی جز مبارزه و انقلاب وجود ندارد، لذا به منظور رسیدن به این آرمان به «سازمان جوانان مترقی» پیوست و به سخنران آتشین و شاعر انقلابی این جریان مبدل گشت.

وقتی حین تظاهرات جریان دموکراتیک نوین، سیدال پشت تریبون سخنرانی قرار می‌گرفت، تمامی محصلان و استادان دور وی جمع شده از آگاهی عمیق او می‌آموختند و برایش با شور تمام کف می‌زدند. سخنان مجذوب‌کننده سیدال باعث کسب پایگاه عمیق او در پوهنتون شده و دولت شاهی را شدیدا به واهمه انداخته بود. حاکمیت ارتجاعی وقت بنابر هراسی که از ریشه‌گرفتن جریان «شعله جاوید» داشت، پوهنتون را تعطیل و تعدادی از سران آن را به مناطق دوردست تبعید نمود. از جمله برای مهار این مدافع راستین زحمتکشان، سیدال را به منطقه دورافتاده یکاولنگ بامیان منحیث معلم فرستاد به این تصور خام که او به علت پشتون و سنی بودن، در یک منطقه متعلق به مردم هزاره و شیعه با دشواری مواجه شده زمینه کار سیاسی نخواهد داشت. سیدال به مرزبندی‌های بی‌ارزش قومی و مذهبی ارزشی قایل نبود و دستان پرآبله و چهره‌های نحیف دهقانان هزاره به او نیروی دوچندان بخشیده عمیق‌تر خود را با آنان در پیوند می‌یافت. او آنچنان با عشق به توده‌های فقیر یکاولنگ رفتار می‌کرد و در خشره‌ترین کارها با آنان سهم می‌گرفت که به زودی در قلب آنان جا باز کرده به معلم دوست‌داشتنی و صمدبهرنگی افغانستان بدل گشت. سیدال که محصل فاکولته ساینس بود و با ساینس انقلاب با شاگردان به صحبت می‌نشست، به آنان آگاهی می‌داد که فقر، بینوایی و تحت ستم بودن شان «تقدیر الهی» نه بلکه در کارکرد نظام ضدمردمی نهفته است و برای زدودن آن باید علیه ملاکان و حاکمان متحد گردند. تا امروز که چندین دهه از آن سال‌ها می‌گذرد، ریش‌سفیدان یکاولنگ از سیدال به نیکی یاد کرده خاطرات فراموش‌ناشدنی از او بازگو می‌کنند.

سیدال سخندان که خار چشم برای اخوانی‌های بیگانه‌پرست در پوهنتون کابل بود و از توانایی‌های سازمان‌دهی، اراده پولادین و محبوبیت وی در میان محصلان و استادان کینه عمیقی به دل داشتند، بالاخره در جریان یک تظاهرات و زدوخورد در ۲۹ جوزای ۱۳۵۱ به شهادت رسید. گلبدین جلاد و یک اخوانی دیگر به‌نام محمد رسولی که فعلا در شهر نیویارک امریکا به‌سر می‌برد، در قتل سیدال سهیم بودند. راکتیار با چشم‌سفیدی در خور یک مفعول، در مصاحبه‌ای با تلویزیون «طلوع» دست داشتن در قتل سیدال را مانند راکت‌پرانی و کشتار هزاران انسان در جریان جنگ‌های کابل، بی‌شرمانه انکار کرد. لیکن یکی از دوستان سیدال که حالا خارج از کشور زندگی می‌کند درمورد چنین می‌گوید:

«...روز بعد از شهادت سیدال، گلبدین در محفل اخوانی‌ها گفت که کفار زیاد بودند و ما چند نفر محدود بودیم، اما همین که جنگ آغاز شد خداوند به ما سوته چوب، زنجیر، چاقو و قمه از آسمان انداخت که کفار را شکست دادیم و یکی آنان را کشتیم.»

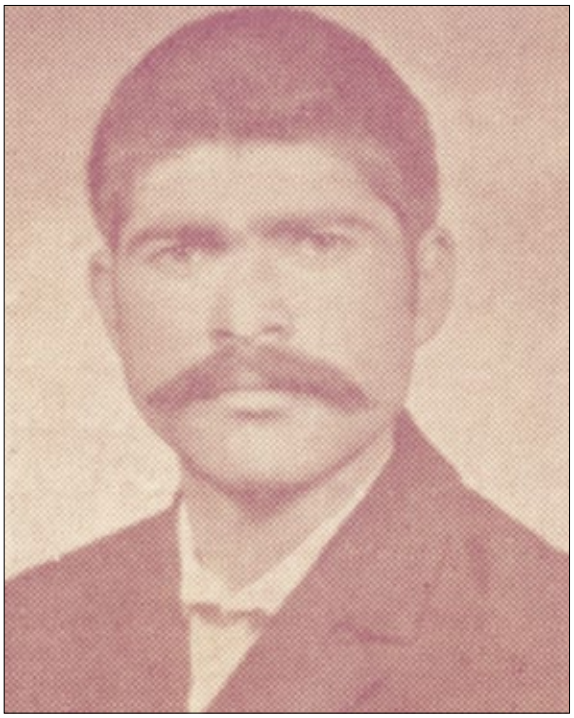

سیـــــدال سخنـــــدان
شهادت: ۲۹ جوزای ۱۳۵۱

شاهدان واقعه می‌گویند که واقعیت این بود که اخوانی‌ها شعله‌ای‌ها را دشمنان اصلی و تسلیم‌ناپذیر خود می‌دانستند و هر آن می‌خواستند بر آنان حمله نمایند، چند روز قبل از قتل سیدال اخوانی‌ها در لیلیه پولی‌تخنیک با یکی از طرفداران جریان دموکراتیک نوین نزاع کردند، طرفداران شعله جاوید در یک تجمع این عمل لومپنانه آنان را تقبیح و هشدار دادند که در صورت تکرار همچو قلدری‌ها بی‌تفاوت نخواهند ماند. اخوانی‌ها به رهبری گلبدین افراد زیادی نه‌تنها از پوهنتون و مکاتب کابل بلکه از ولایات غزنی، لوگر، پروان، میدان وردک و ننگرهار گرد آورده و هنوز ساعتی از اجتماع شعله‌ای‌ها نگذشته بود که با چوب، چاقو و تفنگچه از سمت عقب جمنازیوم پوهنتون کابل (از بین جنگل) به طرف ساحه‌ای بین ادیتوریم و تعمیر کهنه پوهنخی طب کابل که محل تجمع بود، به‌طور ناگهانی حمله نمودند.

جواد یکی از فعالان «جنبش دموکراتیک نوین» که در آن زمان محصل پولی‌تخنیک بود و حین شهادت سیدال حضور داشت می‌گوید:

«در ۲۹ جوزای ۱۳۵۱ شعله‌ای‌ها جمع‌شدی را پیشروی

ادیتوریم پوهنتون کابل به‌راه انداختند، اخوانی‌ها که گلبدین در جمع آنان بود به این میتنگ حمله نمودند. درگیری بین اخوانی‌ها و اعضا و هواداران شعله جاوید آغاز شد. اخوانی‌ها با چاقو و سایر وسایل جارحه به شعله‌ای‌ها حمله کردند و تعداد زخمی شدند. من هم در شمار زخمی‌ها بودم، در شفاخانه علی‌آباد خبر شدیم که سیدال که از سخنوران و رهبران سرشناس ما بود شهید شده است. از شفاخانه به زندان دهمزنگ انتقال داده شدیم. دولت ظاهرشاه ده تن از شعله‌ای‌ها از جمله داکتر شاکر، آصف مزاری، صادق مزاری محصل پولی‌تخنیک، معلم رووف فاریابی محصل تعلیم و تربیه، دوست محمد محصل تعلیم و تربیه، عصمت قندهاری محصل حقوق و دیگران را که نام شان به یادم نیست زندانی نمود. اکثر ما تا زمان کودتای داوود زندانی بودیم. در این حادثه فرد دیگری به‌نام اکبر از ولایت فراه که از فعالان شعله‌ای بود، هم زخمی شد که بعدا در شفاخانه فوت کرد. عصمت قندهاری نیز شدیدا زخمی شده بود، اخوانی می‌خواستند او را هم از بین ببرند، مگر موفق نشدند. سپس در زمان جنگ مقاومت ضد روسی در سال ۱۳۵۹ حزب گلبدین خاین عصمت را در زاهدان ایران دستگیر و شکنجه و به شهادت رسانید.»

ملی جریده

دچنگاس(۲) څلورم کال ۳۱۰ ۱۳۵۱ د لمریز کال

څلورم رمخ

زدوخوردبین شعله‌جاوید وجوانان مسلمانان

څلورم مخ

قتل سیدال

درلیسه زرغونه چه‌خبراست ؟

شماره گزشته روزگار بازداشت شد

افغان

HAMBASTAGI

جواد معتقد است که دولت وقت با اخوانی‌ها همدست بود، دولت اخوانی‌ها را حمایت کرد تا به شعله‌ای‌ها حمله کنند. جریده «افغان» هم یک روز بعد از حادثه گزارش داد که «پولیس حیثیت سیل‌بین داشت و هیچ نوع مداخله نکرد.» حتا پولیس جلو اعتراضات و برنامه‌های بعدی یادبود از سیدال را گرفت. جریده «افغان» در شماره ۴۲ (۵ سرطان ۱۳۵۱) نوشت:

«متعلمات لیسه زرغونه میخواستند طی میتینگی یادبود (سیدال) را زنده سازند اما پولیس خلاف توقع با عکس‌العمل شدید مانع خارج شدن متعلمات از مکتب گردیده این ممانعت و مداخله خشن پولیس به برخوردی انجامید و شایع است که در این برخورد یک دختر از لیسه زرغونه شدیدا مجروح گردیده.»

مظلوم‌یار یکی دیگر از فعالان آن زمان «شعله جاوید» درمورد اظهار می‌دارد:

«سیدال توسط گلبدین و محمد رسولی زخمی شد، او را به شفاخانه علی‌آباد انتقال دادیم، همه پشت شفاخانه منتظر بودیم تا در صورت نیاز به سیدال و دیگر رفقای زخمی ما خون بدهیم. عبدالحکیم کتوازی قومندان امنیه ولایت کابل در آن زمان از بلندگو اعلان کرد که سیدال را لوگر انتقال داده‌اند، به‌خاطر جلوگیری از اعتراضات، دولت جسد او را پنهانی از زیرزمینی شفاخانه و دروازه عقبی بیرون کرده به لوگر برده بود.

دولت تلاش داشت جلو هرگونه تظاهرات و اعتراض را بگیرد، لیکن با آن هم اعتراضات وسیع در کابل توسط محصلان و اعضا و هواداران شعله جاوید به راه افتاد که دولت وقت را به وحشت انداخته بود، والی آن وقت لوگر اجازه برگزاری جمع‌شد و فاتحه برای سیدال را در لوگر نداد و دستور داده بود که دیگ‌های که برای فاتحه پخته شده بود همه چپه شوند.

ما با تعدادی دیگر از دوستان به فاتحه سیدال نزد پدرش لوگر رفتیم، محصلان یک مقدار پول جمع‌آوری کرده بودند که بعد از اصرار زیاد پدر سیدال آن را قبول کرد. محصلان همچنان یک تکه سرخ به رسم سوگند به خون سیدال و ادامه راه او داده بودند که آن را بر مزار وی که در یک حویلی متروکه قرار داشت بستیم....»

سیدال به جاودانگی پیوست، اما اندیشه بلند، فعالیت عملی، پشتکار انقلابی و عشقش به توده‌ها درس‌های بزرگی بود که به رهروانش به میراث گذاشت. انسان‌های بزرگ و استثنایی چون سیدال هرگز نمی‌میرند، آنان پرچم رزم و جان‌گذشتگی برای نسل‌های آینده اند.

داوود سرمد، شاعر انقلابی که خود به تاریخ ۱۲ اسد ۱۳۵۸ به دست نوکران روس طعمه پولیگون پلچرخی گشت، شعری در رثای سیدال سروده است که بندهایی از آن را می‌آوریم:

الا ای رهرو سر در کف خلق
که از ما پیش ترک سر نمودی
که با خون شرافتجوش پاکت
ره پیکار مَا را تر نمودیَ
ز چشمِ خشمگین همرهانت
زبانه مَیکشد هر شَعله تا اوج
به قلب فرد فرد انقلابی
شرنگ خشم وَ نفرت میزند موج
تو با انَگشت خون‌آلود مرگت
در اینجا فصل نو را باز کردی
نوای کهنه دیگر بی‌اثر بود
سرود دیگری را ساز کردی
مپندَاری که خونت گشت پامال
که هر تک قطرهٔ آن شعله‌خیز است
مرا درسِ فداکاری تو دادی
برای توَ درود آتشینم

چند شعر کوبنده سیدال در جریده «شعله جاوید» به نشر رسیده که از لابلای آن عشق بزرگ او به توده‌ها و کینه‌اش در برابر خاینان به مردم به خوبی پیداست.

شعر زیر از «شعله جاوید» (شماره هفتم، ۲۶ ثور ۱۳۴۷خورشیدی- ۱۶ می ۱۹۶۸ میلادی) بازتایپ گردیده است:

د بزګر دبچي غږ

ستره ملاکه نور ستا ژغ په غاړه وړلی نشم
ستا د پښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
چه په څپیړه دی وهلم ما به خړخړ کتل
کله به ناست وم نولجن کله پلار ته ژړل
اوس زلمی شوی یمه ستا ظلم زغملی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
ته کرار ناست یي زه شپه ورځ یمه په کارکې لګیا
په ګیده وړی تن می لوخ دی ژوند کوم په بیدیا
مری دې نیسمه خپل مزد درپریښودلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
ستا باداري زما مزدوري به وي ترکومه وخته
ته روغ رمټ زما رنځوري به وي ترکومه وخته
پلار مې ستا وکړه غلامي زه یې منلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
زما په غوښو دی آبادی کړې مانۍ منارې
سرې دې کړی زما غریب په وینو بلډنګ کتارې
آخر به زما شی خپل حقه حق دربښلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
زما هډوکی ږدی تعمیر کی دګاډر په نامه
سترګی می ږدی په دیوالو کی د مرمر په نامه
بس دی په خپل بدن مانۍ آبادولی نشم
تا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
تل خوښوی غټان له ځانه زما په زړه او ځګر
مست دی کړل واړه لعینان زما دلاس به ثمر
ډیر دې حلال کړل ګوره زه حلالیدلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
د جوار په څیر به دی کوتکو لاندې وپڅوم
له شدادی‌شان او شوکت نه به تا وغورځوم
ستا چم و چل راته معلوم شو غولیدلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
خاشه می مه ګنه ډیر ټینګ غیرت ایمان لرمه
وینې به توی کړم له تانه ډیر غټ توان لرمه
ډیر دی ایثار کړم پس له دې ایثاریدلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
ستا غټه ګیده به کړم څیری لرم لاس کی غټ لور
حق دی رانه‌ګړ په خوښی‌ اوس به یی اخلم په زور
نور دکټرۍ په شیشکانو ویریدلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
دتا په وینو څو ونه‌وینځمه لاس او پښی
ورکی به نشی له وطنه دظلمونو ریښی
اوس خوځیدلی یمه شاته تمبیدلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم
دحق ناري په هر لور اورم غوږونه لرم
زه به هم غږ کړمه په زړه کی ډیر دردونه لرم
زه «سخندان» دبزګر زوی نور صبریدلی نشم
ستا دپښو لاندی ځپلی ژوند کولی نشم

شعله جاوید

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین

شماره یازدهم پنجشنبه ۲۳ جوزا ۱۳۴۷ هـ ۱۳ جون ۶۸

س،س

(کار در ته)

به پلاس او په انبوردی استثمار پاره پاره کړه
شبابه شابه ای کارګر ه خپل ایمان غیرت بښکاره کړه
مال دی مسی مفت خواران خوری، چه به سر باندی بند نشی
دهدف چه اوری درو مه ، خوبه وینو لړند نشی
ورك له خپله چاپیریاله طفیلی او بیکا ره کړه
شبابه شابه‌ای کارګره خپل ایمان غیرت بښکاره کړه
داخوږی غوږی وعدی، چه ارتجاع در کوی تا ته
پام کړه، پام کړه غلط نشی کوپه ری یی کړه ور ما ته
ته زمری یی شیری دا ګیدړ نه ، مکا ره کړه
شبابه شابه‌ای کارګره خپل ایمان غیرت بښکاره کړه
په زحمت اوزیارله شمکی، را کاږی مس واهلی نه
پتك‌واخله تن‌دی واردی، بنا، باران تری آوراه کړه
شبابه شابه‌ای کارګره خپل ایمان غیرت بښکاره کړه
ستا قوت دشمن ما تی د ی ، باشه ما ته پنجره کړه
دا ملی خائینان‌واړه په خپل حکم غر غره کړه
له فا سد وسرو جوړه په ډ ګرکنی منا ر ه کړه
شبابه شابه ای کارګره خپل ایمان غیرت بښکاره کړه
پاشه پاشه ولې؟ ناشتا بی‌شانته نوی‌ژوند ون جو ړه کړه
دکلو وړی‌شاهین، ددښمنه په غوښو مو ړ کړه
مست سیلاب شه انقلاب شه‌ارتجاع په ترار ه کړه
شبابه شابه ای کارګره خپل ایمان غیرت بښکاره کړه

شعر سیدال سخندان منتشره در «شعله جاوید».
سیدال از رهبران پرشور شعله‌ای بود که به دست اخوانی‌های کثیف و جهالت‌پیشه به شهادت رسید.

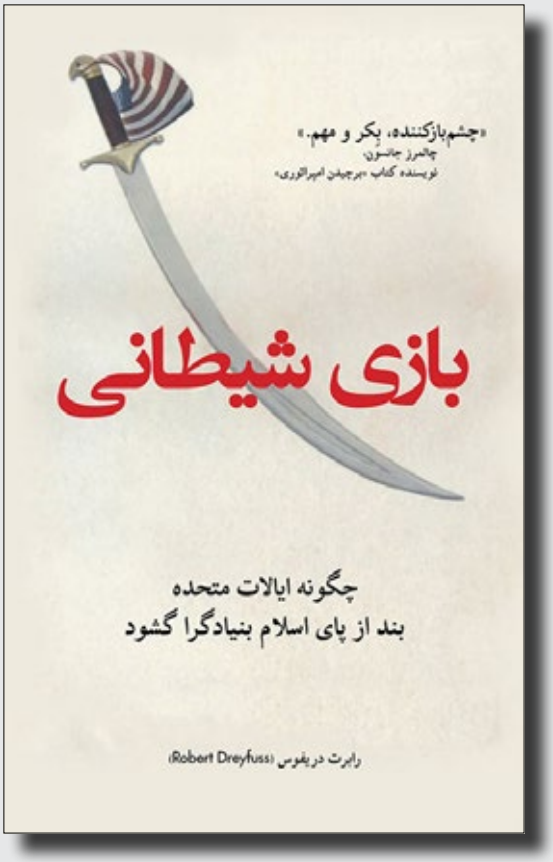

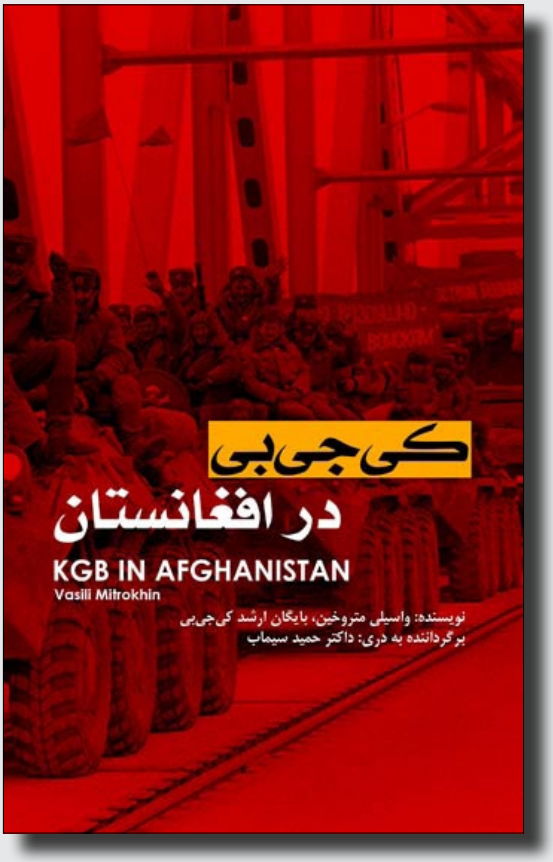

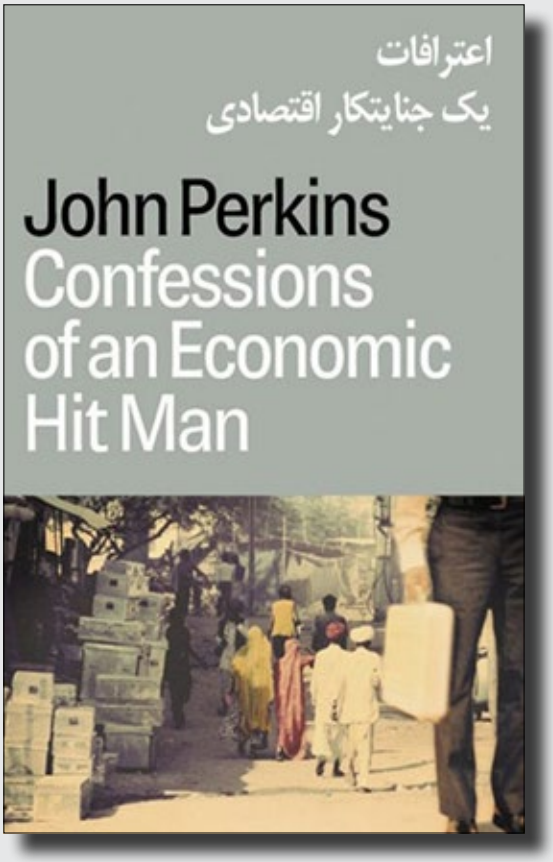

نسخه پی‌دی‌اف این کتاب‌ها را از کتابخانه سایت حزب همبستگی به دست آورید:
hambastagi.org/new/fa/category/book

مترجم: احمر

حقیقت گفته‌های ملالی جویا راه‌اش را یافت!

«یـادت بخیر ملالـی جویا!» شـعاری که در ایـن چند روز در رسـانه‌های اجتماعـی بالاسـت و ورد زبان مـردم عام در کوچه و بازار گردیده اسـت. نکته شایان توجه این است که در آن زمان وقتی خانم جویا پارلمان را طویله و بـاغ وحش نامید، در کنار حامیان بی‌شـمار وی و مخالفانش، عده‌ای که خـود را به‌اصطلاح بی‌طرف می‌خواندند او را تنـدرو خطاب می‌کردند. اما خیانت‌های اکثریت پارلمانیان در این همه سـال‌ها و چاقوکشـی و شـاخ به شـاخ شـدن‌های اخیر طرفداران اصولی و رحمانـی، واقعیت گفته‌های خانم جویا را درسـت ثابت نمود. از میان این همه ابراز نظرهای خجسـته درمورد سخنان جویا، گفته‌ی آگاهی‌بخش آقای مسعود حسن‌زاده، هنرمند باوجدان کشور را می‌آورم:

«شماها!

همین شماها!

وقتـی ملالی جویـا در درون پارلمـان (نه از آپارتمانی در سـیدنی یا برلین و اسـتکهلم و لندن) آنجا را طویله و باغ وحش خطاب کرد، روشـنفکرترین‌هایتان او را افراطـی خطـاب کردید و ته دلتان خوش شـدید که او را اخراج کردند و کوشـش کردند با تهدید و سوءقصد، از دور خارج کنند.

حالا همین شما!

خود شماها

روشـنفکرترین‌هایتان رکیک‌تریـن الفاظ را علیه پارلمـان به کار می‌بریـد و ابایی ندارید سوته‌کشی اخیر پارلمان و غوغای هواخوهان کاندیدان را به باغ وحش تشبیه کنید.

چرا اینگونه شد؟

نتیجه مشـخص این است که شـماها با تمام ادعای تیوریک تان، امکان شناختی که ملالی از وضعیت را داشـت، نداشتید و هم شهامت بیان‌اش را نداشتید.

مسـله ملالی و کس دیگر نیسـت، مسـله فقدان آگاهی سیاسی‌ست.

همیشه کسـانی (و همیشـه اندک) وجود دارند که راه را برای دیگران باز می‌کنند، اما این کسان در صدر نیستند، تبلیغ نمی‌شوند و در هیچ رسانه‌ای آنها را راه نمی‌دهند.»

در اینجا قسـمتی از فصل «اخراج» از کتاب «زنی میان جنگسـالاران» بـه قلم خانم ملالی جویا را برگردان می‌نمایم کـه به جزییات اخراج وی از پارلمان می‌پردازد:

در اپریل ۲۰۰۷، سـفری به امریکا داشتم و در آنجا مصاحبه یک‌ساعته با تلویزیون «آریانا افغانسـتان» کردم که از آن کشور از طریق ماهواره نشر می‌شـود و در افغانستان نیز قابل دسترس اسـت. به روال همیشگی، لحن تندی را برضد جنگسـالاران به کار بردم و این بار پیشـگویی‌هایم را تکرار کردم که اگر پارلمان افغانسـتان به همین مسـیر کنونی خـود ادامه دهد، مـردم به زودی آن را باغ‌وحش یا طویله خواهند نامید. از آنجایی که برنامه در افغانستان نیز پخش می‌شـد، این نکته جنگسالاران را به شدت عصبانی ساخت.

وقتی به افغانسـتان برگشتم، تلویزیون خصوصی طلوع خواستار انجام مصاحبه ویژه با من شـد. در هنگام مصاحبه خبرنگار از من پرسید که چرا در مصاحبـه قبلـی واژه طویله یا باغ‌وحش را به کار بـرده‌ام و من به‌گونه مفصل مسئله را شرح دادم. گفتم که دو گروه وکلا در پارلمان داریم. برخی از اعضای پارلمان نمایندگان واقعی و برخی جنایتکاران و جنگسالاران اند و گفته‌های من فقط درمورد گروه دوم صدق می‌کند.

در ۸ مـی ۲۰۰۷، زمانی که تلویزیون طلوع این مصاحبه ۳۰ دقیقه‌ای را به نشـر رساند تمام سـوال و جواب درباره مسئله باغ‌وحش را حذف کرده بود.

هرچنـد در ۱۶ می ۲۰۰۷، در برنامه دیگر تلویزیون طلوع به نام «زنگ خطر»، مجریان درمورد قسـمت‌های سانسورشـده مصاحبه تبصره کرده سخنان زشـت و توهین‌آمیزی را علیه من به کار بردند. آنان بخش کوتاهی از گفته‌های مرا که در برنامه گذشـته قطع شـده بود به نشـر گذاشتند که گفته بودم: «به آن دسته دوم، جنایتکارهایی که هستند، من می‌خواهم برای تان بگویم: طویله و حتا باغ وحش نارسـاترین کلمه است. به‌خاطر چه؟ در طویله حیوان‌هایی هسـتند به‌مثل گاو که شیر می‌دهند، حیوان‌هایی هستند به مثـل خر که بار می‌برند و سـگ که وفادارتریـن حیوان اسـت. اینـان اژدها هستند!»

...

در ۲۰ مـی ۲۰۰۷، برخـی از اعضای ولسـی جرگه مسـئله «باغ‌وحـش» را در جلسه عمومی مطرح کردند. یک عضو زن پارلمـان به نام قدریه یزدان‌پرسـت، وابسته به جمع «ایتلاف شمال» بنیادگرا، سخنرانی طویلی علیه من داشت. کارت سرخ بلند کرده و خواستار صحبت برای دفـاع از خودم شـدم. اما بـه من اجازه گپ زدن داده نشـد و بیشـتر مخالفانم وقت صحبت پیدا کردند. سپس قانونی، رییس پارلمان گفت که روی مسـئله در جلسه فردا جروبحث خواهد شد و پایان جلسه را اعلام کرد.

با درنظرداشت وضعیت آن روز و سخنان تند اعضای جنگسالار پارلمان، پی بردم که آنان در تب اخراج من می‌سـوزند. همچنان، تلفن‌هایی از سوی وکلای کـه با من همدردی داشـتند دریافت کردم که از من خواسـتند تا فردا به پارلمـان نروم چرا که آنان برنامه لت‌وکوب مـرا ریخته‌اند. گلهار، وکیـل دیگری بـه من زنگ زد که وقـت گذر از کنار وکیلی شـنیده که می‌گفته که توسـط انتحارکننده‌ای کشته خواهم شد. از اینرو ترجیح دادم که فـردا به پارلمان نروم. این نکته را می‌دانسـتم که حتا اگر حضور یابم،

باز هم به من اجازه صحبت داده نخواهد شد پس بی‌معنا بود که زندگی افراد چهاردوروبرم را به مخاطره بیندازم. در ۲۱ می، به‌جای رفتن به پارلمان، ترتیب کنفرانس مطبوعاتی‌ای را در شهر کابل دادم که درست پس از اعلام تعلیق‌ام توسط رییس پارلمان آغاز می‌شد.

جلسه آن روز پارلمان به‌طور زنده از تلویزیون و رادیو پخش شد. برای چندین بار ویدیوی مصاحبه‌ام با تلویزیون طلوع در تالار عمومی پارلمان به نمایش گذاشته شد. قانونی، رییس پارلمان وکلای دیگر را برضد من تحریک و آنان را تشویق به نکوهش من می‌کرد. محقق جنگسالار اظهار داشت که من مرتکب خیانت شده‌ام و باید در محکمه‌ای مجازات شوم. چند وکیل بر میانه‌روی اصرار ورزیده و گفتند که باید به‌جای تعلیق، اخطاریه دریافت کنم. مگر سرانجام قانونی اعلام کرد که بنابر «توهین به نهاد پارلمان»، باید عضویت‌ام به تعلیق درآید. قانونی خواستار رای‌دهی شده و هر وکیل کاغذ رنگه‌ای را بلند کردند -سبز برای بلی و سرخ برای نخیر. اگرچه کدام شمارش رسمی صورت نگرفت، اکثریت اعضای پارلمان به تعلیق عضویت پنج‌ساله من در پارلمان رای دادند. هیچ‌گاهی به من فرصت داده نشد تا از خود دفاع نمایم. قانونی همچنان گفت که قضیه مرا به «محاکم» راجع ساخته و پیشنهاد کرد که باید از کشور ممنوع‌الخروج اعلام شوم.

...

خبر تعلیق من به زودی همه‌جا پخش شد و مصاحبه‌های بی‌شماری را انجام دادم. همان روز خبرنگاری که یک برنامه رادیویی را پیش می‌برد، مرا یکجا با رهبر یک حزب لیبرال و عضو پارلمان به نام صبرینه ثاقب که رابطه تنگاتنگی با قانونی داشت برای جروبحث در میزگردی دعوت کرد. در هنگام بحث، صبرینه ثاقب گفت که پارلمان حیثیت مسجد را دارد و هرکسی که پارلمان را باغ وحش خطاب کند در واقع توهین به تمام مسلمانان افغانستان کرده است!

در جوابش گفتم: «اگر پارلمان حیثیت مسجد را دارد و اگر ملاامام و مقتدیان پی ببرند که جنایتکارانی و قاتلانی در مسجد اند -بخصوص آنانی که از نام اسلام برای افکار کثیف خویش سوءاستفاده می‌کنند- آنان، این جانیان را در یک لحظه به بیرون پرتاب خواهند کرد. مردم اجازه نخواهند داد که مسجد با حضور جنایتکاران چتل شود. امروز این جنایتکاران با تصرف بیشتر کرسی‌های پارلمان آن را گنده کرده‌اند.»

وقتی مصاحبه به پایان رسید، کارمندان رادیو نزدم آمدند و از حمایت خود به من گفتند. آنان همچنان از این عضو پارلمان (صبرینه ثاقب) انتقاد کردند که چرا از جویا حمایت نمی‌کند زیرا که او حقیقت را می‌گوید.

او (صبرینه ثاقب) گفت که اگر به‌طور آشکارا از جویا حمایت کند، در واقع خودکشی و از دست دادن مقام‌اش خواهد بود. به او گفتم: «این کرسی را تا آخر عمرت نخواهی داشت. در این مورد فکر کن که از آن به نفع مردم بی‌چاره و به‌ویژه زنان استفاده کنی.» سپس، خبرنگاران و کارمندان رادیو به دفاع از من با او به بحث پرداختند. پیش از این که گفتگویم به پایان برسد، محافظانم به سرعت مرا از آنجا بیرون کردند. ما در هراس بودیم که دشمنانم در تلاش اند تا مرا دستگیر کرده و محافظانم را خلع سلاح کنند، چرا که حالا مصونیت پارلمانی‌ام را از دست داده بودم. از آن شب تا چندین هفته‌ی آینده هر شب محل بودوباش‌ام را تغییر می‌دادم. اما با بیشتر هوادارانم در افغانستان و خارج در تماس بودم که ترتیب اعتراضات برضد اخراج مرا می‌دادند.

...

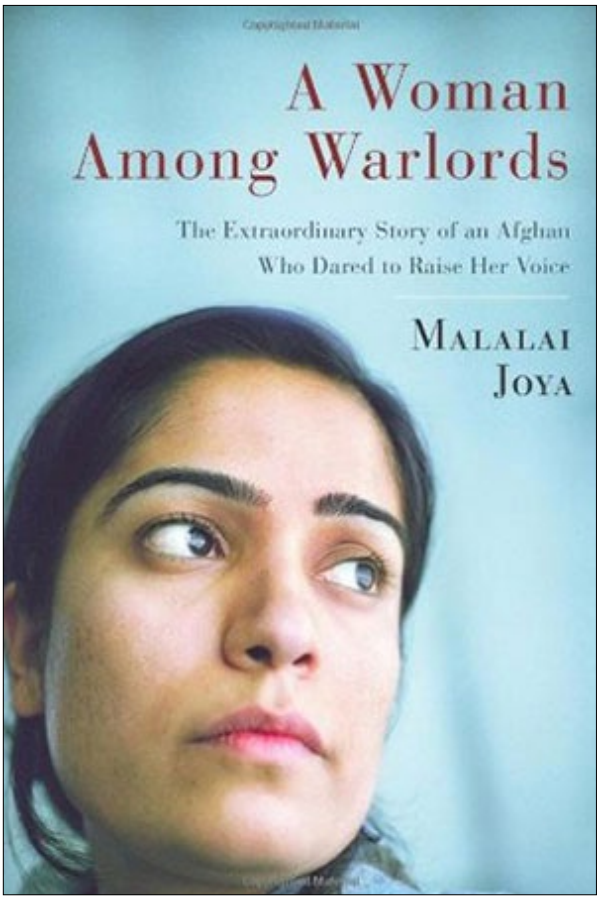

پوش کتاب «زنی میان جنگسالاران» به قلم ملالی جویا
که در آن جنبه‌های سیاسی زندگی خویش را نگاشته است.

۶ ثور ۱۳۹۸: ملالی جویا حین سخنرانی در راهپیمایی «حزب همبستگی افغانستان» در تقبیح سیه‌روزهای ۸ و ۷ ثور در ولایت فراه.

سازمان «دیده‌بان حقوق بشر» در دفاع از من اعلامیه شدیدی داد. برید ایدمز، رییس آسیایی این سازمان ابراز داشت: «ملالی جویا مدافع مصمم حقوق بشر و صدای توانای زنان افغان می‌باشد که نباید عضویت‌اش از پارلمان به تعلیق درمی‌آمد... گفته‌های جویا سزاوار چنین جزای نیستند و نباید هم منجر به پیگرد وی گردد.»

پس از ارسال فراخوانی از جانب «کمیته دفاع از ملالی جویا»، ایمیل آدرس‌های مقام‌های بلندپایه دولتی به شمول کرزی با موجی از نامه‌ها از سوی افغان‌های داخل و خارج کشور سرازیر شدند؛ هواداران خارجی‌ام نیز به دلیل تعلیق شدنم اعتراض کردند. مردم در افغانستان و کشورهای دیگر در حمایت از من به جاده‌ها ریختند. زنان و مردان در فراه برای اعاده کرسی‌ام راهپیمایی کردند. رییس شورای ولایتی فراه ابراز داشت که تعلیق‌ام از پارلمان در واقع توهین به هزاران تنی است که به من رای داده‌اند.

راهپیمایی‌هایی نیز در کابل و شهرهای دیگر کشور برگزار شدند. در پلخمری، مرکز ولایت شمالی بغلان، مردان و زنان به دفاع از من راهپیمایی کردند. در ولایت‌های هرات و کنر، پلیس از برگزاری اعتراض‌های مسالمت‌آمیز به بهانه حفاظت معترضان از بروز خشونت احتمالی جلوگیری کرد. محصلان پوهنتون بلخ اعلامیه‌ای تندی در حمایت از من به نشر رساندند که در رسانه‌های افغانستان به‌طور گسترده پخش شد. نویسندگان متعدد افغان در افغانستان و خارج مقالاتی در حمایت از من نگاشتند.

آنانی که در محضر عام به نمایندگی از من اعتراض کردند در واقع خطر بزرگی را به جان خریدند. بدین باورم که آنان این کار را به این دلیل کردند چرا که با ایستادن علیه تعلیق‌ام در حقیقت برای حقوق خویش و دموکراسی واقعی برمی‌خاستند. اعتراض زنان با دستان خالی، نشانی است که دیگر آنان قربانیان محض نبوده بلکه توان تغییر زندگی و کشور شان را دارند.

در جلال‌آباد، زنان و مردان به‌سوی دفتر سازمان ملل راهپیمایی کرده و طی قطعنامه‌ای خواهان اعاده کرسی‌ام شدند. آنان پرچم‌هایی را برافراشته و شعارهایی سرمی‌دادند. زنان چادری‌پوش رهبری این تظاهرات را به عهده داشتند. یکی از معترضان زن به نام شبانه گفت: «جویا نه تنها نماینده فراه که سرتاسر کشور است.»

مظاهره‌ها از مرزهای جهانی گذشتند. در ۲۱ جون ۲۰۰۷، یک ماه پس از تعلیق‌ام، راهپیمایی‌ها در شهرهایی مانند روم، نیویارک، برسلونا، میلان، ونکوور و ملبورن برگزار گردید. هفت عضو زن پارلمان اسپانیا -به‌نمایندگی از هفت حزب مختلف- نامه‌ای را در تقبیح تعلیق‌ام امضا کردند. هشت عضو پارلمان آلمان در دفاع از من نامه‌ای را به دولت افغانستان فرستادند.

...

دادخواستی که توسط سایت «ستاپ‌وار.سی‌ای» (stopwar.ca) به راه انداخته شده بود توسط نوام چامسکی، نومی کلاین، اعضای پارلمان کانادا، رهبر حزبی به نام جک لایتون و دیگران امضا شد.

برخی‌ها پیشنهاد کردند که مسئله بسیار ساده است و اگر من پوزش بخواهم، تمام مشکلات‌ام حل می‌شوند. نورزیه اتمر، یکی از زنان عضو پارلمان به «نهاد گزارش‌دهی جنگ و صلح» گفت: «جویا بر پارلمان تعرض کرده است. اگر او واقعا می‌خواهد به مردم افغانستان خدمت و از آنان نمایندگی کند، ما به او و اندیشه‌هایش احترام می‌گذاریم. اگر او معذرت بخواهد، دوباره به کار برگشته می‌تواند.»

اما من هیچ‌گاهی از گفتن حقیقت پوزش نخواهم خواست، حتا اگر نیازش باشد بگویم که عده‌ای از اعضای پارلمان به باغ‌وحش و طویله تعلق دارند. اگر قرار بر این باشد که از کسی معذرت بخواهم حیوانات اند! قسمی که به یکی از گزارشگران گفتم: «اگر حیوانات گپ زده می‌توانستند، آن‌ها مرا به سبب مقایسه شان با پارلمانی‌ها به محکمه می‌کشاندند.» این نکته را شمار زیادی از هواخواهان‌ام نیز گفته‌اند. آنان معتقدند که با این کارم دستکم شکم خالی این درندگان پر می‌شود. چنین برمی‌آید که عده‌ای از اعضای پارلمان اشتهای بی‌پایان برای قربانی‌ساختن مردم داشته و از قتل، غارت و پول‌اندوزی خسته نمی‌شوند.

برای آینده افغانستان، راه‌حل این نیست که صدای اعتراض مودبانه و آرام بیان گردد. زمانی می‌توان از تحفظ نیروهای دموکراتیک کشورم صحبت کرد که همه یکجا با هم صدای مان را بلند کنیم. همه باید دل شیر داشته باشیم. این را در صحنه‌ای از فلم «اسپارتاکوس» تصور می‌کنم که وقتی از جمع خواسته شد که رهبر ارتش بردگان را نشان دهند تا برای مرگ حتمی خود را واگذار کند، پیش از این که او از جایش بلند شود، تمام رفقایش از جا برخاسته و یک‌صدا فریاد کشیدند: «من اسپارتاکوس استم!»

در هر موقعیتی که هستیم باید صدای اعتراض مان را بلند کنیم. اگر این کار را بکنیم و اگر با رهبری دموکراتیکی یکجا شویم، گام‌های مان چنان توانا خواهند شد که عرصه را برای ادامه فاشیزم بنیادگرایی تنگ خواهند ساخت. اکنون با حضور انسان‌های مفسد در اکثر مقام‌های کلیدی، مبارزه‌ای دشوار و پرخطر در پیش رو داریم. حتا اگر در آغاز جرقه کوچکی ایجاد کنیم، بالاخره روزی منجر به روشنایی بزرگی خواهد شد. قسمی که [برتولت] برشت می‌گوید: «آنانی که مبارزه می‌کنند ممکن ناکام شوند، ولی آنانی که مبارزه نمی‌کنند از پیش ناکام شده‌اند.»

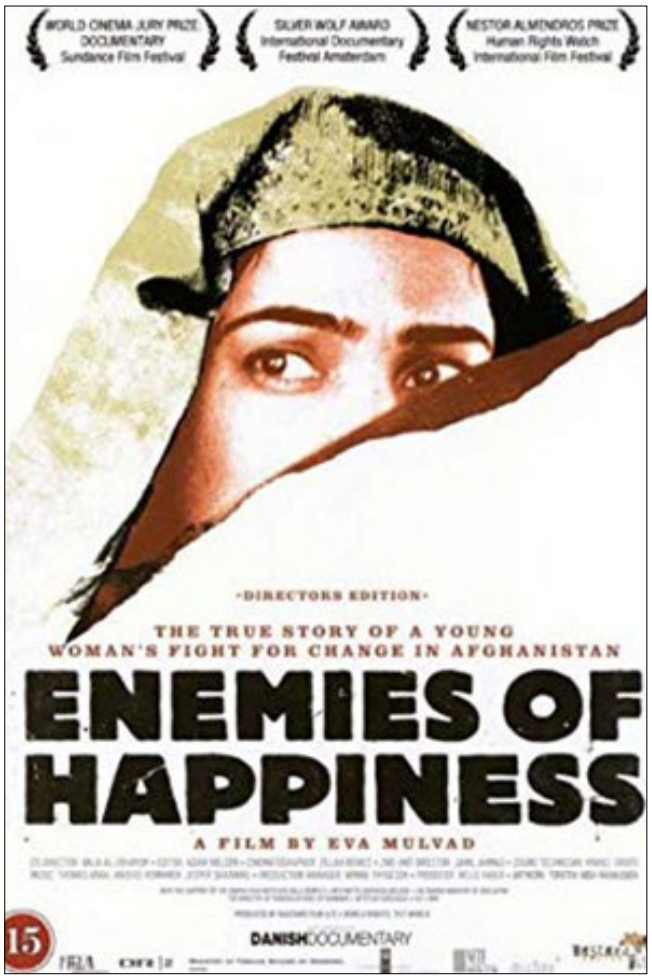

فلم مستند «دشمنان خوشبختی» ساخته ایوا مولواد که بخشی از زندگی مبارزاتی ملالی جویا به‌ویژه جریان کارزار انتخاباتی وی را به تصویر کشیده است.

نویسنده: شاداب روستایی

قساوت دیگری از بشیر قانت گلبدینی

سال‌هاست که یکی از جنایتکارترین و خون‌آشام‌ترین قومندانان حزب اسلامی راکتیار به نام بشیر قانت در ولسوالی چاه‌آب ولایت تخار مردم بی‌دفاع این منطقه را گروگان گرفته و همراه با داره‌هایش در کنار قاچاق مواد مخدر، قاچاق تلا و آثار باستانی، چور و چپاول دارایی‌های مردم و جنایات دیگر، نجیب‌ترین انسان‌های این منطقه را با شناعت تمام به قتل رسانده است.

در تازه‌ترین مورد در اول جوزای ۱۳۹۸ فاضل استوار فرزند نجیب‌الله باشنده قریه نورابه ولسوالی چاه‌آب، جوان ورزشکار و خوش‌اخلاقی که همیشه با شجاعت و استواری در همه‌جا از جنایات و خیانت‌های این جانی پرده برمی‌داشت، توسط برادرزاده بشیر قانت به نام فرید حفیظ در همکاری نعیم نام خواهرزاده این قومندان منفور گلبدینی کشته می‌شود. یکی از اعضای خانواده فاضل استوار می‌گوید که قبلا بشیر قانت به خانواده آنان اخطار داده بود تا متوجه رفتار پسر شان باشند که در آینده برای آنان خطرناک خواهد بود اما شهید فاضل استوار از این تهدید نترسیده و خاموشی اختیار نمی‌کند. باشنده دیگری که از ترس قانت ترجیح می‌دهد نامی از او گرفته نشود، می‌گوید:

«فرید و نعیم با بهانه فاضل را از خانه بیرون کرده و بعد کمی دور برده و تیرباران کردند.»

گزارش دیگری در دست است که مردم قریه نورابه از سوی اوباشان بشیر قانت تهدید می‌شوند و آنان از ترس جان به بشیر قانت آدم‌کش پول می‌دهند. اسامی و مبلغ پولی که عده‌ای از مردم می‌پردازند:

۱- عبدالفتاح ولد بیگل- ۳۰ هزار افغانی
۲- عبدالجمیل ولد جمعه‌گل- ۳۰ هزار افغانی
۳- محب‌الله ولد بابه مراد- ۳۰ هزار افغانی
۴- خلیفه امان ولد بابه مراد- ۳۰ هزار افغانی
۵- حکمت‌الله ولد بابه مراد- ۳۰ هزار افغانی
۶- ویس‌الدین- ۳۰ هزار افغانی
۷- محمد ذاکر ولد عبدالقهار- ۱۰۰ هزار افغانی
۸- بسم‌الله ولد صاحب نظر- ۱۰۰ هزار افغانی
۹- مزراب ولد امیر محمد- ۳۰ هزار افغانی
۱۰- ضمیر ولد غلام جان- ۳۰ هزار افغانی
۱۱- ناصر ولد بوری بای- ۳۰ هزار افغانی

این بار اول نیست که این جانی جهت خاموش‌ساختن صدای مخالفانش دست به چنین جنایاتی می‌زند. باوجودی که مردم این ولسوالی برای به محکمه کشاندن قانت گلبدینی بارها دست به اعتراضات گسترده زده‌اند، اما حکومت وحشت ملی که متشکل از برادران و باداران همین جانیان و دزدان است، کوچکترین وقعی به خواست برحق مردم قایل نشد.

هموطن! تا زمانی که ما خود جهت نابودی این جنایتکاران و دشمنان مردم که از سالیان سال بدینسو مثل کنه در جان ما چسبیده و از خون ما تغذیه می‌کنند، دست به کار نشویم، از این نظام ضدمردمی نباید توقع داشت که به داد ما برسد. هموطن! به پا خیز، وگرنه فردا نوبت من و توست.

فاضل استوار، جوانی که به دست چوچه‌سگان بشیر قانت گلبدینی به قتل رسید.

بشیر قانت جانی در جمع گله گرگان‌اش.

نعیم (راست) خواهرزاده و فرید حفیظ (چپ) برادرزاده بشیر قانت و قاتلان فاضل استوار.

نویسنده: احمر

رزمندگی و شرافتمندی کاکاوندها و سازشکاری و شرفباختگی بعضی از روشنفکران ما

علی کاکاوند، متولد ۱۳۵۸ کرمانشاه ایران، شاعر و نویسنده‌ای که با وجود اقامت در داخل کشور، صدای اعتراض‌اش را علیه رژیم خونخوار ایران بلند کرده است. این شاگرد نیما، فروغ و شاملو و عضو هیئت دبیران «کانون نویسندگان ایران» که تا اکنون سه مجموعه شعر به چاپ رسانیده است، به بهانه روز مبارزه با سانسور در مطلبی تحت عنوان «مهاجرت و سانسور» می‌نویسد:

«عده‌ای از شاعران و نویسندگان مهاجر اصرار دارند کتابشان را به ارشاد اسلامی تحویل دهند و با سانسور روانه‌ی بازار داخلی کتاب کنند؟ آیا آن‌ها با ادبیات جهان آشنایی دارند و معتقدند جنس سانسور ارشاد مانع رشد و غنای ادبیات نیست؟ یا کتابشان اینقدر بی‌خاصیت است که نیازی به سانسور ارشاد ندارد چون خودشان سانسورش کرده‌اند؟ چرا کتابشان را در فضای مجازی منتشر نمی‌کنند تا تن به سانسور ندهند؟ مثل این است که یک ایرانی ساکن سوئیس بعد از نوشیدن ویسکی به سفارت ایران برود، وسط سالن دمر بیفتد و پیراهنش را بدهد بالا بگوید: شلاقم بزن! هشتاد تا بزن!

...

این سانسور است که بخشی از فرهنگ و ادبیات ایران امروز است. هر کتابی که چاپ می‌کنیم کار مشترک است، تا جایی که می‌توان در شناسنامه‌اش نوشت: این کتاب اثر مشترک من و آقای "ارشاد اسلامی"ست. ادبیات قرن چهاردهم، نام: ارشاد، نام خانوادگی: اسلامی. تا زمانی که این مولف! در نشر کتاب همکاری کند بی‌شک ادبیات معاصر ایران از ادبیات جهان عقب خواهد بود.»

علی کاکاوند با زنده‌یاد علی‌اشرف درویشیان

کاکاوند در هژدهمین سالگرد درگذشت احمد شاملو وقتی با جمعی دیگر از نویسندگان به آرامگاه شاعر بزرگ مبارز رفته بود تا بر مزارش گل گذاشته و شعرهایش را بخواند، با دو تن دیگر توسط نیروهای وزارت دستگیر و چند روزی را در بازداشت بسر برد. این شاعر آزادیخواه در مصاحبه‌ای در واقع به آن عده هنرمندان پشت‌کرده به مردم که می‌کوشند هنر را پدیده‌ای خنثا جلوه داده، عاری از جنبه انسانی ساخته و آن را با مذاق حکومت‌های شکنجه و دار و استثمار منطبق سازند، چنین می‌گوید:

«فکر می‌کنم هنر و ادبیات با اعتراض و انتقاد زنده است و نویسنده ایده‌آل‌گراست، از آنجا که هیچ حکومت و جامعه‌ای کامل نیست پس هنر همیشه جنبه‌ی اعتراضی و انتقادی دارد و مسئولین یا گروه‌های خاص نمی‌توانند و نباید هنر را اخته کنند.»

قهار عاصی با یورش تنظیم‌های هفت‌گانه و هشت‌گانه بر کابل، وقتی در شهر جوی خون انسان‌های بی‌گناه جاری بود، در پرده تلویزیون ظاهر شده و شعری را با عنوان «خوش‌آمدید» در وصف این مزدوران خاین دکلمه کرد و بعدها در «دانشگاه بین‌المللی امام خمینی» در پای عکس‌های خمینی و خامنه‌ای دژخیم رباعی خواند و هم‌کاسه کاظم‌کاظمی گردید.

به تاریخ ۱۴ جوزای ۱۳۹۸، کاکاوند در یک پست فیسبوکی‌اش با اعتراف به اشتباهی که در نوجوانی مرتکب شده پرداخته و با این عمل شجاعانه و سرشار از صداقت و تعهد به مردم و رسالت هنر، در شرایط اختناق هولناک مذهبی به همه اهل هنر و ادب درس جسارت و نجابت پیکارجویانه داد. درعین‌حال وی لگد محکمی می‌زند بر دهان اغلب قلم‌به‌دستان افغانستان که از سالیان سال در پای رژیم سفاک خمینی-خامنه‌ای می‌لولند. لگد محکمی بر رهنورد زریاب که غیر از دلالی برای میهنفروشان پرچمی و ننگ‌نکردن از دریافت لقب «کارمند شایسته فرهنگ» از سوی آن جاسوسان، به پستی دستاربندی در سفارت ایران در

کابل تن سپرد و بعد هم با حسین فخری افسر خادی خودش را با نجاست حسن روحانی از قاتلان سعید سلطانپورها و جعفر پوینده‌ها آلود؛ لگد محکمی بر قهار عاصی که در زیر عکس خمینی و خامنه‌ای شعر می‌خواند و اکرم عثمان که با حقارت کم‌نظیری به شرفیابی به حضور داکتر نجیب و خانواده‌اش به خود می‌بالید؛ لگد محکمی بر ابوطالب مظفری، کاظم کاظمی، ضیا رفعت، اسدالله حبیب، ضیا قاسمی، لطیف پدرام و دیگر عمال رسوای واواکی که در سوگ خمینی جلاد شعر می‌سرایند؛ لگد محکمی بر دهان یاوه‌سرا پرتو نادری که همچون پاپی گکی همانند منیژه باختری دختر واصف باختری در برابر عطا محمد سرجنایتکار پوزک می‌زند و اسحق نگارگر، روستامل و عمر زاخیلوال با پستی و خفت خاصی پای مولای شان ملا عمر آی‌اس‌آی‌زاده را با چشم می‌لیسند؛ لگد محکمی‌ست بر رنگین سپنتا که حجاب اسلامی را ستوده، از احمدی نژاد فاشیست دالر گرفته و دست صبغت‌الله مجددی و طالبان را در معیت ولینعمت‌اش کرزی می‌بوسد! هیهات، چه فرق عظیمی است بین اینان و علی کاکاوندها که اشتباه دوران کودکی را بر خود نمی‌بخشند ولی آن اراذل در پیری و در کمال ادعاهای عق‌آور می‌خواهند عمر را با بی‌شرافتی و بیگانه‌پرستی به سر آرند.

محمود دولت‌آبادی در کنار رهنوردزریاب و حسین‌فخری، به جای بزرگداشت از نویسندگان، شاعران و مترجمان جانباخته‌ی با ساطور رژیم پلید و آدمخوار اسلامی ایران، با ایندو قلم‌به‌دست واواکی افغانی «شب ره‌نورد» را جشن می‌گیرند.

با پوزش از علی کاکاوند ارجمند که مجبور شدیم چه آدم‌های کوچک، بی‌مایه و فرومایه‌ی وطنی را با او مقایسه نماییم، در ادامه پست تاریخی و الهامبخش‌اش را بخوانیم. اما یک حرف پایانی علی جان: کاش محمود دولت‌آبادی‌ها، هوشنگ ابتهاج‌ها، پرویز خایفی‌ها و اسماعیل خویی‌ها از دیدن نوشته‌ی خودت شرمنده شده، وجدان شان ناگهان تکان خورده و به اشتباهات کثیف سیاسی خود از مردم ایران و افغانستان عذرخواهی کنند. ولی تا جایی که مسئله به روشنفکران خودفروخته‌ی افغانستان برمی‌گردد باید بدانی که این خدمتگزاران ارتجاع دینی و غیردینی و امپریالیزم بیشتر از آن منحط، فاسد، سگ رام قدرت و ثروت و ابَر وقیح اند که حتا لحظه‌ای چرت شان از کشاله‌ی متعفن گذشته و حال شان خراب شود، متاسفانه!

آقای کاکاوند می‌نویسد:

«تصویری را که در اینجا می‌بیند در سن پانزده سالگی مرتکب شده‌ام. مدرک جرم من است و یک تف سر بالاست.

علی کاکاوند: «این طراحی ضدهنری را در ۱۵ سالگی مرتکب شدم. اشتباه کردم. کار غلطی بود.»

هوشنگ ابتهاج سایه با اشتراک‌اش در انتخابات رژیم و حضور محمود دولت‌آبادی در مهمانی حسن روحانی خونپر بر گذشته‌ی پرافتخار شان تف کردند.

من نه گونتر گراس[1] هستم و نه مشهور در عالم. اما یک انسانم. پس حق دارم و وظیفه دارم که به اشتباهم اعتراف کنم. از همه‌ی آدم‌های بی‌گناهی که مستقیم یا غیرمستقیم از روح‌الله خمینی صدمه دیده‌اند عذرخواهی می‌کنم. از همه‌ی خانواده‌هایی که از طرف خمینی یا یاران او ضربه‌ای دیده‌اند عذرخواهی می‌کنم. حاضرم هر چند بار که بخواهند در برابرشان با صدای بلند بگویم: "من خطا کردم". من بار این نوع ننگ‌ها را به دوش می‌کشم. از دیگران نیز می‌خواهم بار کارهایشان را به دوش بکشند. متاسفم که هیچ‌کس مطلقاً هیچ‌کس در اطرافم نبود تا بدانم وضعیت کشورم و وضعیت دنیا چیست. از خانواده‌های کشته‌های دهه شصت عذر می‌خواهم. از آنها که از دست جمهوری اسلامی و بنیانگذارش، عصبانی هستند عذر می‌خواهم. من چنین غلطی کردم. نه یک بار بلکه چند بار. در سنین نوجوانی بی آنکه عضو بسیج یا انجمن اسلامی بوده باشم برای مدرسه، پرتره خمینی و خامنه‌ای را روی مقواهای خیلی بزرگ به شکل پوستر طراحی کردم؛ از همه‌ی همکلاسی‌ها و هم‌مدرسه‌ای‌ها عذر می‌خواهم که زنگ تفریح شان را با نقاشی‌هایم اشغال کردم، آنها که وقتی به ورودی سالن و کلاس‌های "مدرسه راهنمایی محراب" می‌رسیدند آب از لب و لوچه شان آویزان می‌شد که چقدر آن نقاشی‌های چندمتری شبیه خود رهبران سابق و فعلی جمهوری اسلامی‌ست. هرگز نه برای این طراحی‌ها و نه برای روزنامه دیواری‌هایی که ماهی یکبار برای مدرسه آماده می‌کردم پول یا هدیه یا سهمیه ویژه‌ای دریافت نکردم. حتی پول مقواهای سفید را خودم می‌دادم. اگر یک نفر فقط یک نفر وجود داشت که به من می‌گفت چرا چنین غلطی می‌کنی دیگر تکرارش نمی‌کردم. اما بالاخره یکی پیدا شد که مرا آگاه کرد، یک کارگر کرمانشاهی، یک کارگر بی‌سواد ساختمانی در منزل‌های کارگری تهران؛ روزی که چند کارت پستال از عکس‌های خمینی، خامنه‌ای و رفسنجانی به همراه تعدادی عکس منظره از میدان انقلاب تهران خریده

بودم تا الگوی نقاشی و طراحی‌ام باشند، با دیدن عکس حاکمان چیزی گفت که کل دید مرا عوض کرد. دروغ چرا؟ به یاد ندارم دقیقاً چه گفت، انگار گفت اینها دستشان به خون مردم آغشته است، چیزی شبیه این گفت، و من فهمیدم که برای مردم نقاشی نمی‌کشم. فهمیدم برای خودم هم نقاشی نمی‌کشم. فهمیدم به فنا رفته‌ام. فهمیدم تمام این سال‌ها باد بافته‌ام. گرچه فقط سه تا طراحی از این نوع کشیده بودم. تا پیش از این اتفاق فقط تحسین شده بودم و اگر هم انتقادی بود به شکل و اندازه‌ی دماغ و چشم و دهن پرتره‌ها بود. اگر دادگاهی تشکیل دهید، من دفاعی جز اینها نخواهم داشت. دو سه بار هم در ماه رمضان "مکبر" مسجد محله بودم. نمازخوان بودم که البته می‌تواند موضوعی شخصی باشد. دنبال حقیقت بودم و چند بار قرآن را کامل با ترجمه فارسی خواندم. درموردش فکر می‌کردم. مثل یک کتاب واقعی و زمینی درموردش یادداشت و نظر می‌نوشتم. در همان سنین یکی از کارهایی که می‌خواستم انجام دهم به نظم فارسی در آوردن قران بود. بر وزن شاهنامه فردوسی که وزنی ساده‌ست. چند صفحه‌ای هم نوشتم. همان دو سه بار که مکبر بودم نهایت ساختارشکنی‌ام این بود که دعای سیاسی آخر نماز را نمی‌گفتم و مسئول نماز جماعت مجبور بود با عصبانیت بیاید و میکروفن را از دستم بگیرد و بگوید: "خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، از نهضت خمینی محافظت بفرما!" من با این مخالف بودم. جدایی دین از سیاست! این یکی را با آگاهی و دانایی، دریافته بودم. خوشبختانه خیلی زود از مکبری برکنار شدم. در تمام این دوران به دنبال کشف حقیقت بودم. هیچ‌کس نبود راهنمایم باشد. ادبیات به دادم رسید. جمهوری اسلامی به درستی نقش ادبیات را به‌عنوان روشنگر و راهنما فهمیده است. برای همین مدام سانسور می‌کند. اگر چیزی دارم از ادبیات و هنر است. اگر نبود قطعاً همان نوجوانی خودکشی کرده بودم. روزها و شب‌های زیادی آرزوی مرگ می‌کردم. حسرت می‌بردم به حال کشته‌های ته دره‌ای که اتوبوسی به آن سقوط کرده بود و در آتش می‌سوخت، در گردنه‌ی آوج همدان (اتوبوس کرمانشاه به تهران)، من مسافر اتوبوس بعدی بودم. ایستادیم و نگاه کردیم؛ توی دلم گفتم خوش به حال کسی که آنجاست و الان مُرده‌ست، این حس و حال یعنی چیزی معادل "وحشتناک".

ادبیات به دادم رسید. شعرهای نیما و فروغ و شاملو مرا نجات داد. برخلاف کسانی که بر سر ادبیات منت می‌گذارند که شعر و هنر همه چیزشان را گرفته است من سایه‌ی آنها را "به جان منت پذیرم و حق گزارم". من خودم را نکشتم. هرگز نیز خودم را نخواهم کشت. زنده‌ام و پاسخگوی تمام غلط‌هایی که هر زمانی مرتکب شده‌ام. حالا هم هیچ‌کسی به‌خاطر گذشته‌ام از من عذرخواهی نخواسته یا به من نقدی وارد نکرده است، اما مثل یک مرض در من بود باید می‌نوشتمش تا خلاص شوم. آنچه اینجا نوشتم، آزادانه، با تصمیم شخصی و در نهایت سلامت جسمی و عقلی بوده است. شما نیز نترسید از یادآوری گذشته‌ای که شاید در نادانی گذشته.

علی کاکاوند

پانویس:

۱- گونتر گراس نویسنده‌ی شهیر آلمانی در سال‌های آخر عمرش اقرار کرد که در نوجوانی مدتی کوتاه عضو سپاه زرهی اس‌اس بوده و عذرخواهی کرد.

آیا پرتو نادری و هم‌رکابانش با دیدن این صحنه سرخمی مقابل یک جنایت‌سالار غارتگر ذره‌ای احساس شرم می‌کنند؟

کاظم کاظمی و ابوطالب مظفری به درگاه خامنه‌ای جلاد سر می‌سایند.

نویسنده: اسد

اکمل، جوانی که طعمه راکت‌های گلبدین شد

در جریان جنگ‌های داخلی خانمانسوز و هولناک تنظیم‌های دست‌پرورده‌ی پاکستان و ایران مخصوصا راکت‌پرانی‌های حزب اسلامی راکتیار، شهر کابل به مخروبه‌ای مبدل گشته بود. بعد از گذشت بیش از سه دهه هنوز هم نشانه‌های جنایات این مزدوران بیگانه در نقاط مختلف شهر به چشم می‌خورند که انتهای کشتار بی‌رحمانه مردم بی‌دفاع و مظلوم ما را برملا می‌سازد. یکی از این نشانه‌ها توغ‌هایی اند که در برخی قسمت‌های شهر دیده می‌شوند و هرکدام بیان‌کننده فرط جنایات تنظیم‌های مزدور و دردهای نهان مردم می‌باشند.

از همین توغ‌ها یکی در سرک قلعه نجارها واقع خیرخانه شهر کابل قرار دارد. دقیقا در همین محل چهار جوان به نام‌های محمد اکمل، محمد مجید و دو تن دیگر که مهمانان محمد مجید بودند، در اثر راکت‌پراکنی‌های راکتیار کشته شده‌اند که متاسفانه نتوانستیم به غیر از محمد اکمل از بستگان سه تن دیگر معلوماتی دریافت کنیم تا آن روز سیاه را بازگو نمایند.

در نخست وقتی به دیدار خانواده شهید اکمل رفتیم و خواستیم تا درباره شهادت عضو خانواده شان در این ساحه اطلاعاتی بدهند، آنان از ترس باند منفور گلبدین از ابراز معلومات ابا ورزیدند، اما اصرار زیاد ما و درد جانکاه دلبند شان، آنان را وا داشت تا حرف زنند.

اجمل، برادر محمد اکمل که زجر توانفرسای مرگ برادر و مشکلات روزگار سر و ریش‌اش را سفید کرده، آن روز پرنکبت را چنین به خاطر می‌آورد:

«روز جمعه [۲۱ دلو ۱۳۷۱] بود که من، برادرم و پسر همسایه مان به گولایی حصه اول خیرخانه رفته بودیم. تقریبا یک‌ونیم ساعت بعد، پسر دیگر همسایه مان با چشمان پراشک آمد و گفت که اکمل شهید شده است. از هر طرف راکت می‌آمد و سر و صدای اطفال و مردم در همه‌جا پیچیده بود. وقتی دیدیم که تمام شان کشته شده‌اند، همان روز هر چهار تن شان را به تپه سرای شمالی برده و پهلو در پهلو دفن کردیم.»

اجمل، برادر بزرگتر اکمل.

خانواده شهید محمد اکمل از باشندگان منطقه مرادخانی کابل می‌باشند ولی تقریبا از ۳۵ سال بدینسو در قلعه نجارها زندگی می‌کنند. اجمل که یک سال از شهید اکمل بزرگ‌تر است، درمورد برادر شهید خود می‌گوید:

«اکمل از صنف اول الی دوازدهم، اول‌نمره عمومی در لیسه خیرخانه بود. او دو سال عسکری هم کرده بود و ما برای این که در اینجا کشته نشود، می‌خواستیم اکمل را برای تحصیلات عالی به خارج از کشور روان کنیم ولی تا مهیا شدن شرایط، برایش در سر سرک خانه ما یک دکان خوراکه‌فروشی درست کردیم که مصروف باشد. در آن روز جمعه گدی‌پران آورده بود و فکر می‌کرد که امروز رخصتی است و خرید و فروش خوب‌تر باشد، اما بی‌خبر از این که آن روز، روز آخر زندگی‌اش خواهد بود.»

اکمل ۲۱ ساله، افزون بر استعداد بالا در درس‌های مکتب استاد کانفو نیز بود. اجمل بعد از کشته‌شدن برادرش، برای نجات متباقی اعضای خانواده‌اش به پشاور پاکستان مهاجر می‌شود. او سال‌های جنگ‌های تنظیمی و اوضاع آن روزها را شرح می‌دهد:

«از آن روزها هیچ خاطره خوشی نداریم. همیشه سرگردان بودیم، ما از بلاک‌های ثارندوی پایین‌تر رفته نمی‌توانستیم چون یک حکومت اینسو بود و یک حکومت دیگر در آنسو. هر طرفی که می‌رفتی مرمی می‌خوردی. تاکوته‌سنگی، مکروریان و تایمنی نمی‌شد که برویم. اگر هم می‌رفتیم از هزار و یک سرک باید می‌گذشتیم و در هرجا هرکدام پاتک داشتند و مردم را آزار می‌دادند. آن زمان، شهر یک شهر وحشت‌زده بود. ولی امروز هم همان افراد سر قدرت هستند. این‌ها از ملت دیگر چه می‌خواهند؟ موتر و بلندمنزل این‌ها می‌خرند، به خارج چکر این‌ها می‌روند و می‌آیند دیگر چه می‌خواهند از این وطن بی‌چاره؟ بگذارید که همین چهار نفر مسکین و بدبخت با آبرو زندگی کنند! ما از این‌ها نفرت داریم! وقتی می‌بینیم که در پرده تلویزیون می‌آیند و گپ می‌زنند، ما

«ما از این‌ها نفرت داریم! وقتی می‌بینیم که در پرده تلویزیون می‌آیند و گپ می‌زنند، ما برای شان حیران می‌مانیم که آنان با این قدر جنایتی که کرده‌اند، باز چه می‌گویند. یکبار از دست تان به پاکستان فرار کردیم، حالا به کجا فرار کنیم؟» اجمل، برادر اکمل

برای شـــان حیران می‌مانیم کـــه آنان با این قدر جنایتی که کرده‌اند، باز چه می‌گویند. یکبار از دست تان به پاکستان فرار کردیم، حالا به کجا فرار کنیم؟»

محل اصابت راکت که نشانه‌های تخریب آن هنوز در پایه برق به چشم می‌خورد.
این توغ که نشان‌دهنده جنایات حزب اسلامی بود،
بخاطر قیرکردن سرک از بین برده شد.

آرامگاه اکمل، جوان مستعد و ورزشکار برازنده‌ای که در ۲۱ دلو ۱۳۷۱
در اثر اصابت راکت گلبدین به شهادت رسید.

نویسنده: نوید نابدل

میر غلام محمد غبار: در شورای ملی چه کردیم؟

پارلمان افغانســـتان طی ۱۸سال گذشته با حضور جمع وسیعی از جنایتکاران و چپاولگـــران و چوکره‌های شـــان به مضمون تمســـخر ملت بدل گشـــته و بخصـــوص این روزها کمتر کســـی را می‌توان یافت که به حقانیت ســـخن ملالی جویا که آنرا «طویله ملت» نامیده بود، شک کند.

در کشـــوری که استبداد حاکمیت داشته از اســـتقلالش محروم باشد، پارلمان نیز ابزاری در دســـت حاکمـــان و اربابان خارجی آنان جهت تحمیل سیاست‌هایشـــان بر ملت اســـت. اینان قصـــدا زمینه تقلب و فســـاد را مهیا می‌ســـازند تا عمدتا مهره‌های ارتجاعـــی و خودفروخته وارد پارلمان گردند و به آســـانی آنـــان را خریده، تمامی قوانین ضدمردمی را بدون دردســـر به تصویب برسانند چیزی که امروز با تمام رسوایی‌اش بر همگان آفتابی شد.

دوره هفتم شـــورای ملی افغانســـتان (۱۳۳۱-۱۳۲۸) از شـــهرت زیادی برخوردار اســـت چون برای نخســـتین بـــار نمایندگان بر اســـاس انتخابات عمومی برگزیده شـــده و در نتیجه زمینه برای ورود انسان‌های آزادیخواهی چون میرغلام محمد غبـــار، عبدالرحمن محمـــودی، گل‌پاچا الفت، کریم نزیهی، خال محمد خسته، محمد خان دهقان کشمی و غیره مهیا شد. اینان با رای مردم وارد پارلمان گردیده موفق شدند یک فراکسیون چپ و مترقی را تشکیل دهند. با آن که تلاش‌های پیگیر آنان به بار ننشست، اما حاکمیت وقت را دچار مشـــکلات جدی ســـاخت. به همین دلیل، رژیم ظاهرشاه، در دوره هشـــتم، غبار، محمـــودی و دیگران را زندانی و جلـــو انتخاب آنان به پارلمان را گرفت.

تجربـــه دور هفتـــم و در کل فعالیـــت پارلمانی این حقیقـــت را برملا

می‌سازد که از طریق پارلمان ارتجاعی هرگز نمی‌توان خواسته‌های ملت را متحقق و به نفع زحمتکشان کار جدی نمود. حضور و نقش انگشت‌شمار افراد مترقی و مردمی که می‌توانند به آنجا راه یابند فقط اینست که تریبون پارلمان را برای افشای آن از درون مورد استفاده قرار داده به مردم روشنگری و آگاهی‌دهی نمایند.

زنده‌یاد میرغلام محمد غبار، در جریده «وطن»، تحت عنوان «در شورای ملی چه کردیم؟»، به شرح کارکرد و مشکلات عدالت‌خواهان پرداخته که در زیر متن بازتایپ شده آنرا تقدیم خوانندگان سایت «حزب همبستگی افغانستان» می‌کنم:

در شورای ملی چه کردیم؟

منبع: جریده «وطن»، سال اول، شماره ۴۳، ۱۹ جدی ۱۳۳۰
نویسنده: میرغلام محمد غبار

این سوالیست که در شماره ۲۵ جریده شریفه ولس از اینجانب (به جهت وکیل کابل) شده است. اینجانب نیز فرصت را غنیمت شمرده به تقدیم جواب می‌پردازم:

طبعا رفقا متوجه هستند که دوره هفتم شورای ملی در تاریخ پارلمانی افغانستان فصل بارزی باز کرده است. به این معنی که گرچه در هر دوره و در هر دولتی در افغانستان مجالس «مشورتی» از نمایندگان دولت و بعضا ملت در امور مهم کشور دایر می‌گردید ولی تمام این مجالس بیشتر از یک مجلس مشورتی ارزشی نداشته در فیصله هر امری رای شخص پادشاه و یا صدراعظم خودرای و خودمختار قاطع بود. تنها در اخیر دوره امانیه طرح تاسیس یک «شورای ملی» ریخته شد مگر اغتشاش مشهور سال ۱۳۰۷ مانع به وجود آمدن آن گردید.

برای بار اول اعلحضرت شهید طبق قانون اساسی ۱۳۰۹ به تشکیل شورای ملی موجوده پرداخت که اینک دوره هشتم آن فرا می‌رسد. شش دوره این شورا در ۱۸ سال تحت تاثیر مستقیم اوضاع اداری و سیاسی بنوعی گذشت که هر وطنداری لامحال کم و بیش از کم و کیف آن مطلع است و شاید روزی تاریخ پارلمانی افغانستان این اطلاع هموطنان را کامل گرداند. باری برای توضیح وضعیت شش دوره اول شورای ملی ذکر همین نکته کفایت میکند که در دوره اول چندتن محدود از وکلا سعی کردند وظیفه خود را در دفاع از حقوق ملت و حفظ حیثیت مجلس حقانه اجرا کنند و از آن جمله عبدالعزیز خان وکیل معروف قندهار بود که بعد از آن قسمت بزرگ ایام حیات خود را در محبس بسر برد. در هر حال این شش دوره شورا با حفظ عنوان ظاهری و با وضع پاره قوانین ــ فقط در منزله یک مجلس «تصویبی» و تابع اراده حکومت یعنی کابینه وزرا بشمار می‌رفت. شاید هیچ فردی حتی در پایتخت افغانستان بیاد نداشته باشد که روزی چند هزار یا چند صد نفر بغرض انتخاب وکیل خود اجتماع کرده باشد تا چه رسد به سایر حصص مملکت. روسای شورای ملی هم بطور انتخابی از یک دوره به دوره دیگر منتقل می‌گردید پس با چنین ترتیبی ماهیت اصلی و نتایج اعمال دوره‌های گذشته شورای ملی ما معلوم است که چه بود.

در خاتمه جنگ دوم جهانی یعنی هنگامیکه سیر حوادث دنیا مسیر سیاسی و اداری ملت‌ها را تغییر می‌داد خوشبختانه در افغانستان اراده و هوش اعلحضرت پادشاه مملکت متوجه و مشغول تحول و ترقی اداره و سیاست دولت بوده و به واسطه تعین کابینه جدید و بعدها اعطای آزادی انتخابات استعداد ملت در امر اجتماع معرض امتحان و آزمایش قرار می‌گرفت و این آزمایش و پرورش به تدریج توانائی معنوی جامعه را در راه مشق و تمرین امور اجتماعی و اشتراک مساعی با دولت سوق نمود. در چنین وقتی «دوره هفتم» شورای ملی بمیان آمد و اینجانب با ارا و انتخاب اهالی محترم پایتخت افتخار عضویت آنرا یافتم.

وطن
شماره هفدهم
۱۹ سرطان ۱۳۳۰

شکایت طنزگونه یک هموطن هراتی از امتیازگیری وکلای شورای ملی که در شماره هفدهم جریده «وطن»، به تاریخ ۱۹ سرطان ۱۳۳۰ انتشار یافته است.

من از نظر سیر تاریخ تکاملی افغانستان و از تماشای سند های مصنوعی و اجهاری ــ که پالیسی استثمار و سیاست تضعیف داخلی ــ در مقابل تقدم و تکامل طبعی کشور کشیده بود البته احتیاج جامعه را به تسریع حرکت و تحول احساس می‌کردم. اما در هر حالی من بیشتر از عصبیت و هیجان‌های زودگذر و آنی -که فقط احساسات را برای اصلاح امور ژولیده مملکت کافی می‌شمارد ــ به سنجش عملی قضایا (البته به کمک متخصصین) و تهیه و تجربه بدان کار (که این تحول را به حیث نماینده ملت رهبری کنند) احتیاج حس می‌نمودم. و خوشبختانه دیدم که بعد از ۱۸ سال در دوره هفتم شورای ملی افغانستان یک «جبهه ملی» که من جزو آن بودم تشکیل گردید. این جبهه قوای خود را در سه نقطه متمرکز ساخت: اول تنظیم داخلی دستگاه شورای ملی. دوم رفع شکایات فوری ملت. سوم تنظیم دستگاه حکومت. که بایستی اینهمه باساس روح دیموکراسی و در سایه قانون و مسئولیت عملی می‌گردید. پس در قسمت اول لائحه نظام‌نامه داخلی شورا و لایحه قانون انتخابات -با در نظر گرفتن زمان و مکان و راه عملی آن- ترتیب و از کمیسیون «تلفیق قوانین» کامیابانه گذارش داده شد. و برای نشر مجله ماهانه حاوی مذاکرات مجلس و تنظیم دوایر اداری ریاست شورا و ترتیب قبول مستعمین در جلسات علنی پیشنهادات مدلل و مفصلی بریاست شورا تقدیم گردید. در قسمت دوم «مواد هفتگانه» یعنی الغای خریداری جبری غله عسکری، رفع بیگاری، الغای مالیات‌های مخالف قانون از وثایق شرعی و مال مواشی و امثال آن، شمارش هرساله مال مواشی مالیه‌دهندگان، اصلاح قانون جلب عسکری وغیره در مجلس ملی طرح گردیده، و راه‌های اصلاحی آن نشان داده شد حتی در قضیه غله خریداری که بودجه مملکت ۴۵ ملیون کسر و وزارت مالیه از تهیه آن اظهار عجز مینمود اینجانب صورت مدرک آسان و کافی و بی‌ضرر (از اخذ مالیات جدید از منافع فروش پشم و پنبه افغانستان در خارج از تجار صادر کننده) ترتیب و بمجلس ملی تقدیم کردم. کمیسون

در صدد از بین بردن جبهه ملی «دست چپ» برامدند پس با تبلیغ و خبرکشی اینها را دشمن خونی دولت و عاشق انقلاب مملکت و پیرو هزار نظریه ضد و نقیض یکدیگر معرفی کردند و خود در مجالس عمومی مکررا با دو و دشنام بازاری با چوکی و میز و کارد و چاقو بالای ما ریختند و در جراید رسمی توسط نویسندگان معلوم‌الحال اتهام و افترا کردند...

سید محمد خان دهقان، میر غلام محمد غبار و گل پاچا الفت (اول تا سوم از راست، ردیف اول) از روشنفکران مشهور در دوره هفتم شورا بودند.

«سمع شکایات» شورا نیر به تظلم دادخواهان گوش فرا داده و در هر قضیه حکومت را بطرف اصلاح و رفع تظلم متظلمین متوجه میساخت.

در قسمت سوم از یک طرف برای وضع قوانین ضروری و مهم از قبیل تشکیلات ملکیه، تفریق وظایف ماموریـن، ووو... و از دیگر طرف برای تعدیل قوانین سابقه چون قانون به اساس ترفیع و تقاعد ووو... پیشنهادهای علمی و عملی بریاست شورا داده شد.

همچنین در مورد تفکیک قوای ثلاثه دولت مسئولیت کابینه در نزد مجلس ملی، امور کمپنی موریس نودسن، بودجه مملکت و تقلیل دوایر اضافی با حذف مصارف بیهوده و معاشات امتیازی، تفتیش موسسات اقتصادی، محاکمه وزرای مظنون و متهم فوائد عامه و مالیه و اقتصاد، نظریات مهم و مفصل بریاست شورا و کمیسیونهای شورا و مجلس عمومی شورا با راپورهای جامع و دقیق تقدیم گردید.

در مقابل لوایح پیشنهادی دولت راجع بقانون انحصارات دولتی و تعدیل ماده ۷ قانون مالیات بر عایدات مترقی نیز اینجانب دو لایحه متقابل در کمیسیونهای مربوطه و مجلس عمومی شورا پیش کردم (متن آن ثانی نشر خواهد شد) ما میخواستیم به تانی و تدریج از راه اصلاح امور پریشان کشور ملت و دولت متحدالنظر گردد و بدون آشوب و تولید هراس در یکی از طرفین راه دیموکراسی باز گردد. و لهذا در تصاویب حتی شدیده خود هم استطاعت عملی دولت و اقتضات زمان و مکان و محیط را در نظر داشتیم. و الحاصل ما در دوره سه‌ساله شورای ملی به حیث وکلای ملت در مجالس عمومی، در کمیسیونهای فرعی، در شب و روز بلاوقفه‌وتفریح و غیرحاضری بدون خوف و هراس و بدون حرص و طمع برای خیر مملکت و تقویت دیموکراسی کار کردیم. اما شما خواهید پرسید که نتیجه عملی این خدمات بلندبالا در کشور چیست؟ حق هم دارید منتها چند حرفی باید بشنوید:

وکلاء دوره هفتم شورای ملی رویهمرفته در سه دسته منقسم می‌گردید:- اول جبهه ما یا «دست چپ»، دوم دسته «بی‌طرف» و یا متذبذب، سوم جبهه «دست راست» که خود را در لباس طرفداری «کابینه» جلوه میدادند. ترجمه حال دسته اول را شنیدید. دسته دوم چیزی قابل تذکار ندارد حال از «دست راست» یا (جبهه مخالف ما) بشنوید:- اینها بعد از آنکه جبهه بیطرف را اتصالا هدف بمباران تهدید و تطمیع قرار دادند با نمایش از امداد کدام قوت رسمی و یا مالی (؟) در صدد از بین بردن جبهه ملی «دست چپ» برامدند پس با تبلیغ و خبرکشی اینها را دشمن خونی دولت و عاشق انقلاب مملکت و پیرو هزار نظریه ضد و نقیض یکدیگر معرفی کردند و خود در مجالس عمومی مکرراً با دو و دشنام بازاری با چوکی و میز و کارد و چاقو بالای ما ریختند و در جراید رسمی توسط نویسندگان معلوم‌الحال اتهام و افترا کردند و بدین وسایل خواستند تا شورای ملت را بدرجه یک شورای دولت تنزل بدهند و... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

خوب نتیجه چه شد و آنهم در مجلس شورا که مسلما هر فیصله تابع اکثریت است؟

نتیجه اینطور شد که:- قانون انتخابات در مجلس نارسیده رد گردید. قانون داخلی مجلس از یکنیم صد ماده فقط شانزده ماده آن در سه سال مجلس خوانده شد و چون تجدید انتخاب هیت رئیسه شورا را در هر سال پیشنهاد می‌کرد رد گردید. پیشنهادهای ما راجع به وضع قوانین جدیده و تعدیل قوانین سابقه در طی سه سال یک روز هم داخل آجنده مجلس گرفته نشد (چونکه ترتیب آجنده از اختیارات شخص رئیس شورا بود) فیصله‌های اکثریت مجلس دایر به مسئولیت و محاکمه وزرای مظنون هیچ کدام از طرف ریاست شورا بغرض صحه مبارک ذات پادشاهی تقدیم نگردید تا که ابدا قابل تطبیق نباشد. همچنین تمام پیشنهادهای جبهه ما از طرف جبهه دست راست در سایه طرفداری و اعمال نفوذ هیت رئیسه شورا خنثی گردید. حتی رئیس ثانی در قضایای مهم و متنازع‌فیهای مجلس عمومی (به ترس از غلبه جبهه ملی) از شمار آرا و تعین اکثریت و اقلیت امتناع مینمود. مسوده تصاویب مهمه شورا هم در خانه‌های شخصی شان نوشته می‌شد بالای شمول مستمعین در جلسات علنی شورا یک سال مجادله شد بالاخره چند چوکی معین و آنهم بواسطه مشکل تراشی‌های ریاست شورا از استفاده مردم خارج ماند. مجله شورا باوجود منظوری بودجه دو ساله فقط یک شماره و آنهم در آخر سال سوم (با حذف مطالب مهمه) منتشر گردید ووو... مهعذا متیقن باشید که با تمام این تهدیدهای حبس و زجر و زنجیر «جبهه ملی» (به استثنای یکی دو نفر) از بین نرفت و تا دقیقه آخر با ثبات و اعتدال دم و با حس اصلاح‌طلبی و آشتی‌جوئی بین ملت و دولت به اساس رفاه عامه و تقویه مشروطیت شاهی وظیفه وکالت خود را صادقانه و مردانه انجام داد.

نتیجه این خدمات هم این شد که امروز ملت به وجوب وجود شورای صحیح و دیموکراسی آگاه‌تر گردید و قوه مجرئیه از مسئولیت خود در برابر ملت حساستر شد و استعداد ملت بداشتن حکومت دیموکراتیک در نظر جهان آشکاراتر گردید. اینست که امروز ملت برای داشتن یک شورای صحیح آماده است و شاید دولت بکاردانی مردم کشور خود امیدوارتر شده باشد. پس وظیفه موکلین است که با انتخاب وکلای صحیح در دوره ۸ این کار ناتمام را به انجام برسانند.

نویسنده: شاداب

چوین، یاور مردم تخار که با توطئه بنیادگرایان کشته شد

چویـن (چدن) فرزند خـال محمد از قریه کلاتک ولسوالی چاه‌آب ولایت تخـار از جملـه دهقانـان فقیری بود که در زمـان حکومـت خلقی‌ها در ولسوالی اسمار کنر سرباز بود. وقتی غند اسمار بوسیله عبدالروف صافی به مجاهدین تسـلیم داده شد، چوین نیز در آن سـهم گرفته از همین طریق به پاکسـتان فرار کرده برای پیوسـتن به جنـگ مقاومت ضدروسـی آمادگی می‌گیرد. از آنجایی که گرفتن سلاح و مهمـات بـدون پیوسـتن بـه یکی از احـزاب هفتگانـه میسـر نبود، او تحت پوشـش حزب اسلامی منحیث سـرگروپ بـا سـلاح و مهمـات در جوزای ۱۳۵۹ وارد ولسـوالی چاه‌آب شده با شـجاعت و پایمردی‌اش میان مردم جایگاه ویژه‌ای می‌یابد.

چویـن در درگیری‌های زیادی با قوای روس و مزدوران اجیر شان، لرزه بر انـدام آنان انداخته بود. روس‌ها از نام او می‌ترسـیدند زیـرا در چندین قریه چـاه‌آب و ینگی‌قلعه بر روس‌ها و مزدوران شـان ضربـات کاری وارد نموده بود. او یکبار در قریه پایشـاف چاه‌آب که در بالای کوهی قرار دارد، بوسـیله روس‌ها محاصره شـد و هر روز حلقـه محاصـره را بر او تنـگ و تنگ‌تر می‌کردند ولـی چوین بعد از یک هفته جنگ شـدید با شـناخت دقیقی که از منطقه داشـت، شبانه حلقه محاصره را شکسـته از مرگ حتمی فـرار می‌کند. قرار حکایت‌های مـردم محل، قومندان روس‌ها از فرط عصبانیت زمین را به لگد کوبیده به افرادش دشنام‌های رکیک می‌دهد.

چوین نه تنها دشـمن روس و غلامانش، بلکه مخالف شـدید متنفذین شـریر، زورمندان منطقه و عناصر سـتمگری بود که سال‌ها بر دهقانان و مردم ظلم روا داشـته بودند. او به همکاری مـردم محل، تعدادی از خان‌ها و اربابـان ستم‌پیشـه را از بین برد. مثلا محمد شـریف خان چاه‌آبی، وکیل شـریف انجیری، سـعادت بیک، مدد بیک، ابراهیم بیک، ارباب شـفیع وغیره متنفذین شـریر منطقه بودند که گلیم سـتم‌گری شان توسط چوین برچیده شـد. جمشـید خان شعله، از افراد منفور و مشـهور چاه‌آب هم از ترس گروپ چوین، شـبانه یا در میان گندم‌زارها و یا جاهای نامعلوم پنهان می‌شـد وگرنه او را هم می‌خواست به قتل برساند. وکیل شریف انجیری و برادرش سعادت بیک که افراد بدنام و ستمکار منطقه بودند از ترس چوین از منطقه متواری شـده به پاکسـتان رفتند، آنان از شخص گلبدین مکتوب آوردنـد که مربوط حزب اسـلامی اند و باید با آنان همکاری شـود چون تصور داشـتند که چوین از گلبدین اسلحه گرفته به دستور او پابند خواهد بـود. این دو به قریه برگشـته تعدادی از مردم را به خانـه خود به مهمانی دعـوت کردند. در این اثنا چوین خبر شـده از مجلـس مهمانی هر دو را گرفتار و از قریه به چوک شـهر چاه‌آب آورده تیرباران و مکتوب گلبدین را به سینه اجساد شان نصب می‌کند.

چوین عقده و ضدیت شدیدی با ملاکان و اربابان شریر منطقه داشت زیرا سالیان سال مردم بوسیله آنان تحقیر گردیده مورد ستم و استثمار قرار گرفته بودند. او آنان را دشمنان درجه یک منافع مردم می‌پنداشت و به همین دلیـل می‌گفت باید به خاطر سـال‌ها بی‌رحمی در برابر مردم، از آنان انتقام گرفت. او خـلاف گروپ‌های دیگر گلبدینی و جمعیتی که روشـنفکران را از بین می‌بردند، مناسبات خوبی با افراد تحصیل‌کرده و روشـن‌بین داشته از آنان حمایت می‌کرد.

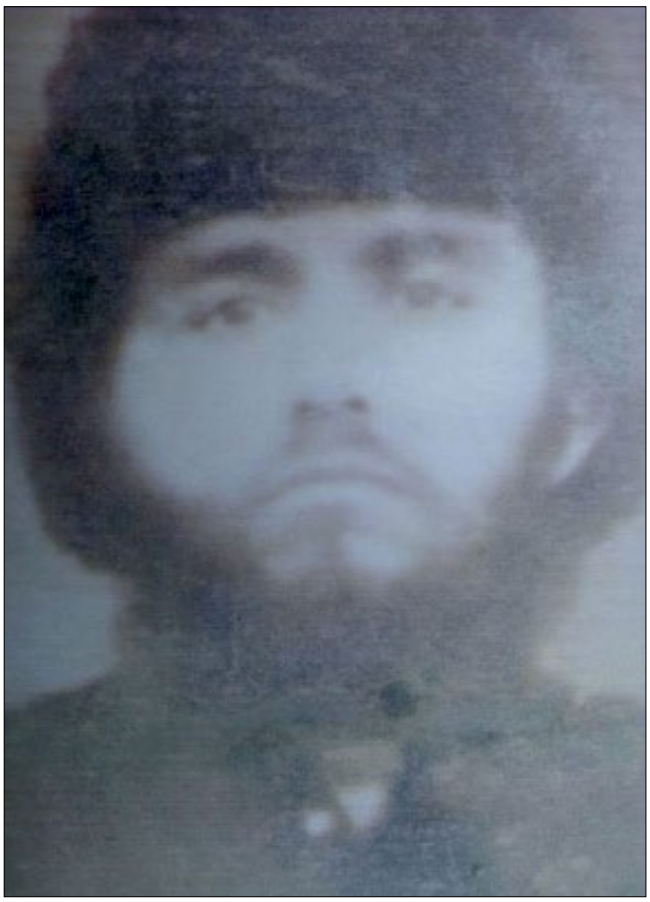

چوین عقده و ضدیت شدیدی با ملاکان و اربابان شریر منطقه داشت.

گلبدیـن و اخوانی‌هـای مکتبی تخار چوین را مانعی در برابر پلان‌های شوم شان دانسـته پیهم برای کنار زدن و نابودی‌اش توطئـه می‌چیدند. تا این که تمـام گروپ‌های حزب اسـلامی در سـنبله ۱۳۶۲ روی یک پلان باهم مشـوره کرده گویا می‌خواسـتند بر قـوای روس در ولسـوالی ینگی‌قلعـه حملـه نماینـد. ایـن حملـه در واقع دامـی بود برای شـکار چویـن. طبق نقشـه در صـف اول گـروپ چوین انتخاب شـده و گروپ‌های قومندان روح‌الله و قاضی کبیر مرزبان و دیگر اخوانی‌های گلبدینی خود را در عقب جبهه قرار دادند. جنگ شدیدی آغاز شـد، گروپ‌هـای روح‌اللـه و قاضی کبیـر وغیره از سـاحه جنـگ فرار و جـای خود را به روس‌ها رهـا می‌کنند اما چوین کـه در حلقه محاصره گیر می‌افتد، سـاعت‌ها به جنگ در مقابل قوای روس ادامه داده و تلفات سـنگینی نیز بر آنان وارد می‌کند تا این که روس‌ها از چهار طرف با تانک و طیاره به او هجوم می‌آورند و این قهرمان مردمی با تمام گروپش به تاریخ ۲۸ سنبله ۱۳۶۲ سر به خاک وطن می‌نهد.

مردم چاه‌آب و سـایر مناطق تخار یاد و خاطره این یاور راستین توده‌ها را همیشه گرامی می‌دارند.

شاعر: سرمد روستایی

نقب باید زد

در این هوای مرگ‌زا
که بی‌مایگان
از نسل درندگان اند
و متجاوزان
با اختاپوت جنایت
بر گردمان طناب تنیده
و وسط مان
کوه قاف کشیده‌اند
من فراهی بدخشانیم
من هراتی ننگرهاریم
من خوستی بامیانیم
هنگامی‌که در «هسکه مینه»
بر ماین می‌نشانی
و یا در «برچی»،
منفجرم می‌کنی
«پامیریان» در سوگ می‌نشینند
«براهویان» به انتقام.

ای سلاخ شرف‌باخته
آگاه باش:
تافته‌ی باهم بافته‌ام
جدا ناپذیرم
که توطئه و تفرقه هیچ نخواهد کرد.

تمام دخترکان نگونبخت
و مادرکان سوگوار
و کودکان بی‌سرپناه
فرزندان «سیه‌مو» اند
و هم‌دیاران من
هر کجا کُشتی
مرا کُشتی
هر کی را راندی
مرا راندی
رنج استخوان‌سوز
و چشمان به خونابه نشسته
و آوارگان دور گردون
و قحطی‌زدگان گیتی
از کلیت من اند
من، منش فردی ندارم
و کُرنشی در برابر خصم
هنگامی‌که رگبارم می‌کنی
دوباره سرخ خواهم دمید
با تعهدی به طاقتِ میلیون
به بسیج
به تهییج
بـه قیـام همگانـی «رخشـانه»هایی زیـر باروت
می‌اندیشم.

در این هوای مرگزا
لُنگ‌های پر گَند
که مُهر صد «سیا» را
به ماتحت خود
به تکرار خورده‌اند
و از جبین شان جنایت جاریست
شب‌ها در زیر ران اجنبی اند
و روزها
«سیاست» مرگ می‌زایند
برِ بام صلح
از ما طلب اطاعت دارند
آه مردم!
خاموش رفتن
و به آسمان چشم دوختن
نهایت ابتذال است
و وقاحت زندگی.

من طلایه‌دار مهربانی‌ام
و گورکن جنایتکاران
مشت بلند استقلال‌خواهی‌ام
که شقیقه‌ی غارتگران را
پاش پاش خواهم کرد
لحنم
زبان سرخ زمان است
بیان «مرادیان» نیست
و نفرتم به کوچکی «سمر»[1]
و حقارت «لایق».
افغان هزاره‌ام
از جنس «محقق» نه
اُزبیک افغانم
از «دوستم» مکار منزجرم
تاجیک پشه‌یی‌ام
که بر جَبین «عطا» و «پدرام» و «علی»
تف می‌اندازم
آری
پشتون این سرزمینم
که گلبدین را گَند زمین
و سیاف را خونریز دوران می‌دانم
و از سوگواران «عمر»
و مریدان «غنی» آنقدر متنفرم

که خدا از شیطان
و «شهمامه» از لشکر جلادان.

نه انگلیس را می‌ستایم
نه امریکای اشغالگر را
و نه، دلقکی که تو باشی.
میهنم را
عاشقانه دوست می‌دارم
و سرود همبستگی را
تا دورها می‌خوانم.
غرور من
کوه‌ها را می‌شکند
آنگاه که با خلق‌ها درآمیزد
دست قلدرمنشان را
از پشت می‌بندد
این را از من مپرس
تاریخ را ورق بزن.

با این «سیاست‌گران» منجمدشده
و روشنفکرانِ پوک پمپ‌شده
که طاعون درَ تن شان
و سرطان در مغز شان
رخنه کرده
و مفلوج روزگار اند
و «دچار گرمی گفتار»
سازش را مرگ می‌دانم
مسلسل «پویان» را می‌جویم
و اندیشه‌ی «فیض»ها را

انگشتان مان
مشت خواهد گشت
و صدای مان
به نعره‌ای که:
«انسانم آرزوست»
زحمت‌کشان را
بر گرد سرودِ جهان از آن ماست
بَسیج خواهد کرد.
جان باید کند
خون باید ریخت
راه دشوار است
گرگ باران‌دیده باید شد
پیش خواهم رفت
بر ستیغ زندگی فریاد باید کاشت
مطمینا
نقب باید زد
راه باید جست.

پانویس:

(۱) اشـاره به سخن سخیف سیما سمر که در برابر تصویر گلبدین جلاد سـاده گفت: «یک معذرتخواهی از مردم افغانستان قرضدار است»!

لیکونکی: سعید

د نیواکګرو او لاسپوڅي رژیم په واکمنۍ کې طبیعي بلاووې ناورین ګرځي!

په هغه هیواد کې چې مفسـد انسان‌وژونکي واکمنان او بهرنیو اربابانو یې د خپلو خاینانه سیاستونو سره زمونږ ولس د ملا ماتوونکي بیوزلۍ سره مخ کړی، د طبعیت قهر د نورو زرګونو سـتونزو برسیره ناورینونه زیږوي. که څه هم اکثره خلک مو په ځانکړې توګه بزګران مو سـرپې دیرو ورښتوونو او واورو ته خوشـاله ول او د یوه حاصلخیزه کال په توګه یې ګڼلو، خو بیا هم په ځینو سـیمو کې د سیلاب لرونکو ورښـتونو وریدلو یې کورونه او هرڅه لمنځه یوړل او یو ځل بیا یې د غم په ټغر کینول.

د ۱۳۹۷ کال د کب په لسـمه په کندهار، زابل، هلمند، نیمروز او فراه ولایتونـو کې د دیرو ورښـتونو له امله خورا زیات سـیلابونه راووتل چې لسګونه کورونه یې لاندې او دیر زیات مالي او ځاني زیانونه یې واړول.

د بیلګې په توګه د دغو سیلابونو ورانیو ته چې په فراه کې یې رامنځته کړل یوه کتنه لرو.

د کب په یوولسمه سهار مهال کله چې د فراه ښار او کلیو اوسیدونکي له کورونو د باندې وځي د یوه بیسـاري سیلاب سره مخ کیږي. سیلاب د فراه رود له سیمې پیل او د لومړۍ، دوهمې، دریمې او د ښار مرکزي سیمو په ګډون د سرجنګل، شیوان، کنسک، شمالګاه، دهک، سور، چهاربرجک، قلعه غلام صدیق، کرجي، شـیخ اباد، عسکر اباد، سنګزور، شوراباد، یزده، چهارباغ او نورو سـیمو دوکانونه او کورونه چې دسـیند دواړو خواوو ته پراته دي وران ویجاړ کړل. پدې لړ کې لسـګونه تنه چې ښځې او ماشومان هم پکې شـاملې دي، ټپیان او ورک شوي دي. دغه سیلاب د ځاني زیانونو

سـربیره ډیره زیاته اندازه مالي زیانونه د فـراه بیوزله ولس ته واړول، چې زرګونه هکتاره کرنیزې ځمکې، سـلګونه ګلخانې شـنې خونې، سل ګونه غواګانې او پسونه یې له منځه ویوړل.

یـاد شـوي زیانونه یوائې تر شـاره محـدود پاتې نشـوه، تردې چې د انـاردرې او قلعه کاه په ولسـوالیو کې هم ډیر زیـات زیانونه واړول. په میلیونونو افغانی زیان خلک واوښت. د اناردرې ولسوالی بازار چې د سیند تر غاړې جوړ شـوی دی، ټول دوکانونه یې په سـیلاب کې ویجاړ، او ټول وسـایل یې سیلاب له ځان سـره یوړل. د زهکن، سدکهانو او ازاد کلي ټول ویجاړ شـوه او د کلیوالو څتین کورونه پر هغـوي راکیوتل. د قلعه کاه په ولسـوالی کې هم د اور او انجیران کلي په مکمله توګه ویجاړ شوه او خلکو ته سخت مالي او ځاني زیانونه واوښتل.

د فراه فاسد چارواکي د «سیلاب ځپلوسره د مرستو» په نوم د نندارېز حرکاتو په ترڅ کې د خلکو په ټپونو مالګې اچوي. سـیلاب ځپلو له کابله راغلی هئیات لخوا پنځلس میلیونـه افغانی د خپل ځان لپاره توهین وګڼلو. بلقیس روشـن د فراه د خلکو با وجدانـه وکیله چې تل یې د مظلومانو غږ اوچت کړی، پر مرکزي حکومت د سـختې نیوکـې په ترڅ کې د مرکزي حکومت لخوا فراهي سـیلاب ځپلي ولس ته د نه پاملرنې له امله غوسه ده او د ع اوغ لاسپوڅي حکومت د خیانت او فساد یوه بله بیلګه افشاء کړه.

په فراه کې وروستیو سیلابونو په ډاګه کړه چې دغه لاسپوڅي واکمنان نـه دا چې د بې وزلو خلکو غـږ ته لبیک نه وایي، بلکې پر فسـاد باندې دوامداره ککړوالی یې د طبیعي پیښـو د مصیبتوالي او سـخت والي لامل ګرځیدلی چې زمونږ هیوادوال یې د غم په ټغر کینول.

نویسنده: رشاد نایاب

جلال باجگه انتقام باخت خود را از مسافران شمال می‌گیرد

مسـیر ولسـوالی خنجان ولایت بغلان یگانه شـاهراهی که روزانه انتقالات هزاران وسـایط کالای تجارتی و مسـافران ولایات شـمال-کابل از مسیر آن صورت می‌گیرد، توسـط جلال باجگه از ۹ ثور ماه جاری مسدود گردیده اسـت. قبل از این، وکیلان باختگی بغلان دوراهی مزار پلخمری را نیز بسته بودند.

جـلال باجگه که گلبدینی‌الاصل جمعیتی اسـت و مثل هر جمعیتی و گلبدینـی دیگر چیزی غیـر از آزار و اذیت مـردم در قاموس زندگی‌اش پیدا نمی‌توانید، وقتی بعد از افتتاح پارلمان مطمین شـد که مردم بغلان بر او به‌مثابه مجسـمه جنایت و مردم‌ستیزی تف انداخته رای نداده‌اند، مطابق همان اخلاق وحشیانه تنظیمی‌اش که از مکتب اخوان و رهبران خود آموخته است بر مردم شمال هجوم برده و شاهراه خنجان را به روی وسایط باربری و مسـافربری بسـت و با این جنایت‌اش هزاران مسافر اعم از زن و کودک و پیر را که ذره‌ای هم در کامیابی و باخت وی نقش ندارند مورد شـکنجه و سـتم قرار داده و اسم این وحشـت خود را اعتراض علیه حکومت غنی گذاشت.

تمـام وسـایط نقلیه در مسـیر کابل به شـمال و یا برعکس، توسـط سوته‌به‌دسـتان جلال باجگه با خشـن‌ترین رفتار در حوالی ولسوالی خنجان توقف داده می‌شـوند. اکثر مسـافران که مریض و یا کار ضرور دارند از موتر پیاده شده در حالت مریضی و یا با کودکان و بار سنگین خود فاصله طولانی‌ای را با پای پیاده پیموده و دوباره به قیمت هنگفت موتر دیگری را کرایـه می‌کنند. یک تعداد با پذیرفتن رنج انتظار، پرداخت مصارف خورد و خوراک و ضیاع وقت حتا چندین شـب و روز را در آنجا مانده‌اند تا راه

باز شـود که در ذات خود کم از شکنجه نیست.

ادعای دفاع از مردم توسـط دولـت مرتجع و وحشـت ملی ع و غ کـه از خون‌آشـام‌ترین و جنایت‌کارترین گروه‌ها تشکیل گردیـده و جـلال باجگه یکی از مهره‌هـای پلیـدش اسـت، دروغی بیش نیسـت.اینان آه و ناله و شـکنجه‌های غیرانسـانی و سـتم‌های اقتصـادی‌ای را که مسـافران، تجار، باربـران و...از مصیبت راهبندان متحمل می‌شوند ناشنیده گرفته و فقط با جفیدن از دور و گفتن این که او را چند روز مهلت داده‌اند، جز هار سـاختن بیشـتر این جنایت‌کاران اثر دیگری نداشته است.

نویسنده: حزب همبستگی افغانستان

رونمایی از گزیده اشعار انیس آزاد، «شاعر خروشان در برابر استبداد»

بـه تاریـخ ۲۱ سـنبله ۱۳۹۸، «حزب همبسـتگی افغانسـتان» طی محفلی گزیده اشـعار انیس آزاد، شـاعر توفنده را رونمایی نموده و از شخصیت انقلابی انیس و ۱۲ تن از همرزمانش که توسـط رژیم مزدور خلق و پرچم به تاریخ ۱۷ سـنبله ۱۳۶۱ در پولیگون کابل وحشـیانه تیرباران گردیده‌اند، گرامی‌داشت به‌عمل آورد.

در آغاز، گرداننده ضمن بیان زندگی پرافتخار و مبارزاتی انیس و یاران همرزمش، در باره اهمیت شعر انقلابی گفت:

«... خودگذری و اندیشه انیس به شاعران جوان امروز که هنـوز در ناآگاهی و خاک‌باد اسـارت متجاوزان مات و مبهوت اند درس ایستادگی و شجاعت می‌دهد تا اصالت خویش را در برابر تاریخ و مردم فراموش نکرده انیس‌وار برزمند و شـعر شان را به اسـلحه‌ی برا علیه اشغالگران و نوکرانش تبدیل نمایند.»

«در شـرایط خونین شعر باید «حربه خلق» و «خنجری بر حنجره دژخیم» باشد. شعر انقلابی یاس و اندوه را به نیرو مبدل کرده و توده‌ها را در جهت دگرگونی اجتماع بسـیج و تهییج می‌نماید....

در روزگار خونین مافیایی و فاسـد، نشـر افـکار بویناک اخوان، روشنفکران خودفروخته و اربابان متجاوز شان که بـازار کتـاب را در گرو خود گرفته و اندیشـه‌های مترقی و مردمگـرا را به حاشـیه رانـده و جوانان به‌جـای تغذیه متون آگاهی‌بخش و موثر بیشـتر با ادبیات مرده، خنثی،

زهرآگین و در خدمت حاکمیت مواجه‌اند، تبلیغ و ترویج اشعار انقلابی از وظایف هر فرد و تشکل آزادیخواه و مترقی می‌باشد. انتشار گزیده اشعار انیس آزاد از سوی حزب همبستگی افغانستان، گام کوچک اما موثری‌ست جهت معرفی و اشاعه افکار انقلابی و ارتقای آگاهی جوانان.»

محمود یکی از اعضای حزب همبستگی به نکات الهام‌بخش زندگی انقلابی انیس و یارانش پرداخته و در باره شعر و تعهد پولادین انیس آزاد به مردم و میهن چنین گفت:

«اشعار انیس از آغاز تا انجام درس ایستادگی و مقاومت می‌آموزد. او در بدترین شرایط مایوس نشد و به مردمش ایمان داشت حتا در هنگام جانباختن قهرمانانه مجید کلکانی نیز سرود: خورشید زنده است.»

در بخش دیگر برنامه، کاوه شعری را تحت عنوان «مرا دریاب» از گزیده اشعار انیس آزاد، دکلمه کرد که مورد استقبال شرکت‌کنندگان قرار گرفت. چند بندی از این شعر:

مرا دریاب
در برج بلند عشق
بسان پاسبان نور
که رنگ هر سیاهی را به تیری می‌دهد پاسخ
و تسلیم سیاهی‌ها و پستی نمی‌گردد
مرا دریاب ای همسر
میان لشکر اندیشه‌های باور فردا
که سالارش سوار بر توسن سرخ حقیقت
پیش می‌تازد
و دریابم میان جمله یارانم
میان جمله یارانی که رزمیدند و می‌رزمند
و بر لب‌های زخم‌آگین شان هردم
سرود تازه می‌لرزد

به تعقیب آن نامه داکتر ذکیه آزاد، خانم انیس آزاد که بنابر مشکلات و مریضی نتوانست در این محفل شرکت نماید، توسط آرتل خوانده شد. تعدادی از همرزمان انیس با شنیدن این متن به یاد رنج و استقامت او اشک ریختند.

استاد پویان یکی از همرزمان انیس آزاد که کوته‌قلفی‌های سران جنایتکار خلق و پرچم را با جسم و جان ۸ سال تمام تجربه کرده است، از رزم و پایداری انیس آزاد، عزیز طغیان، انجنیر میرویس، محمد علی و سایر جانباختگان راه رهایی کشور خاطراتش را بیان کرده و معامله‌گری یک عده را بنام مجید خیانت دانست.

و در آخر گروپ موسیقی «تارها» متشکل از چند جوان متعهد، ۴ ترانه رزمی را که به‌یاد این جانباختگان تهیه دیده بودند به‌صورت زنده اجرا نمودند.

گروپ موسیقی «تارها»

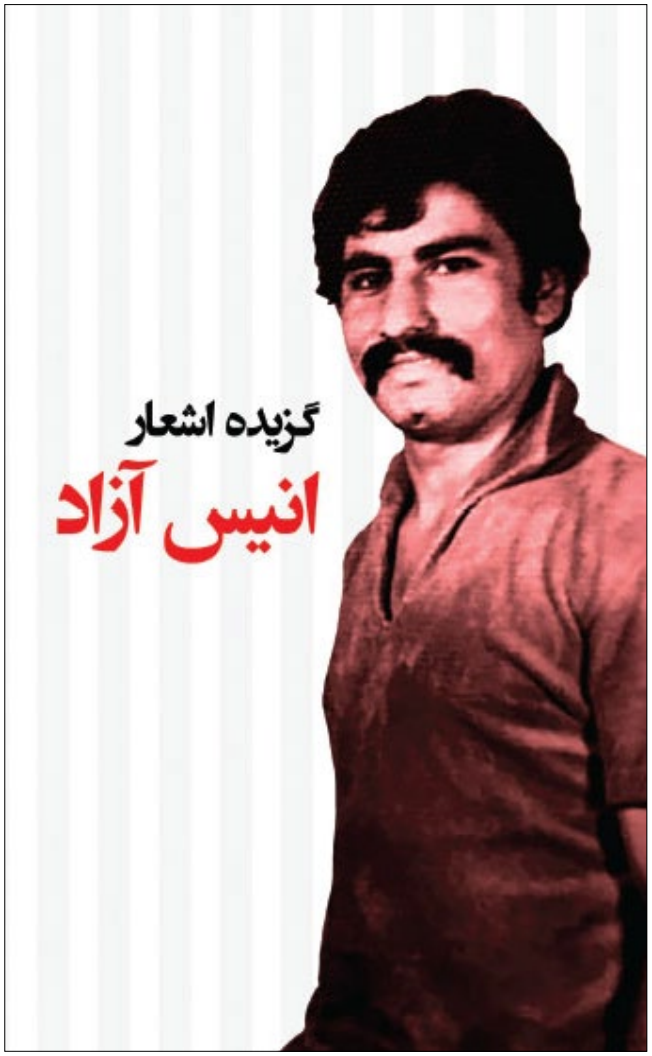

جلد کتاب «گزیده اشعار انیس آزاد»
پی‌دی‌اف این کتاب را از این آدرس به دست آورید:
hambastagi.org/new/fa/category/book/2695-anis-azad-poem-book.html

اعلامیه

کسب مجدد استقلال و آزادی، با اتحاد و پیکار مردم ما میسر است!

در حالی از صد سالگی استقلال افغانستان یاد می‌کنیم که متاسفانه دیگر خبری از استقلال و آزادی در سرزمین شوربخت ما نیست. پس از پایان دولت امانی تا امروز، رژیم‌های گوناگون با عوامفریبی دهل استقلال را نواخته‌اند اما در عمل وطن ما طی تمام این سال‌ها به‌صورت نیمه‌مستعمره و مستعمره مانده است.

جنبش مشروطه صد سال قبل با داشتن شخصیت‌های مبارز و جان‌نثار اهدافی را در برابر خود نهاده برای تحقق آن با شهامت تمام رزمیدند که حتا امروز هم عدالت‌خواهان ما باید برای رسیدن به آن پیکار نمایند. آنان از یک سو به جنگ با ارتجاع رفتند و از سوی دیگر با دستان خالی علیه اشغالگران انگلیسی قدم گذاشته و استقلال وطن را به قیمت خون خویش بدست آوردند. آنان تحت رهبری شاه امان‌الله، افغانستانی را که هنوز در آن برده‌داری حکمفرما بود، به نخستین پله‌های ترقی و پیشرفت و انسانیت رهنمون نمودند. هر چند در اثر توطئه‌های بیرونی و غلامان داخلی‌اش عمر این دوره بی‌نهایت کوتاه بود، اما بذر ارزش‌هایی را در جامعه ما کاشت که رژیم‌های بعدی با تمام استبداد و دهشت قادر نشدند آنها را برای همیشه از مردم بگیرند.

اشرف غنی که دست‌اش را جان کیری بلند و بر قدرت نصب کرد، با شیادی و عوامفریبی از «تکمیل فصل ناتمام امان‌الله خان» سخن می‌زند، اما توهین به این شاه عدالت‌خواه و مترقی خواهد بود اگر وی را حتا «چتل‌نویس امان‌الله خان» بنامیم. امان‌الله خان با تمامی اشتباهات و کمبودهایش، یک انسان پیشرو و عاشق راستین مردم و وطنش بود. او به درستی دریافته بود که تا وقتی افغانستان از سلطه بیگانگان و زنجیرهای عقب‌ماندگی و ارتجاع خلاصی نیابد، به شاهراه تمدن راه نخواهد یافت، به همین دلیل با تلاش پیگیر بعد از حصول استقلال سیاسی کشور، با تابوشکنی در راه قانونمند ساختن جامعه و بردن سواد و آگاهی بین مردم تلاش نمود که به درستی امروز حتا بدبینانش دوران دهساله حاکمیت او را عصر درخشان در تاریخ معاصر ما می‌دانند.

تربیت‌یافته پوهنتون امریکایی بیروت در حالی از «تکمیل فصل ناتمام» می‌لافد که نه تنها برای استقلال ارزشی قایل نیست که با اشتیاق بی‌مانندی در دومین روز ورودش بر ارگ، پیمان غلامی با امریکا و ناتو را به امضا رسانیده و حضور نظامی منفورترین ابرقدرت عصر را با تفویض معافیت تمام به ارتش خونریزش قانونی ساخت. او می‌خواهد دلقک‌وار خود را امان‌الله قرن ۲۱ وانمود سازد اما شهامت و از آن مهمتر چشم‌پاره‌تر از حامد کرزی فکر ایستادگی در برابر ارتجاع و خطرناک‌ترین نوع آن را که بنیادگرایی و اخوانیزم است ندارد. او به جای کوبیدن بنیادگرایی، بویناک‌ترین و شاخ‌دارترین سمبول جنایت و مزدوری و تعفن به نام گلبدین راکتیار را در آغوش کشیده برایش در قلب پایتخت با خرج میلیون‌ها دالر آرگاه و بارگاه مهیا نمود؛ به مرده ملاعمر این عنصر پلیدتر از ملای لنگ انگریزی پیام عیدی فرستاده طالبان وحشی را پیاپی «برادران» خوانده از زندان‌ها رها می‌سازد؛ جرثومه ارتجاع و سفاکی به نام سیاف را بر فرقش نشانده مرتب به او پوزه‌مالی می‌کند و ده‌ها مثال دیگر که تمامی این‌ها گویای آنست که غنی درست نقطه مقابل شاه امان‌الله و یک مهره اشغالگران است.

«تکمیل فصل ناتمام» غنی در نمایشات ظاهری و کودکانه خلاصه می‌شود. درحالی‌که اکثریت قاطع ملت در گرسنگی مفرط و ماتم به‌سر می‌برند، او ماه‌هاست که برای جشن صدسالگی استقلال صدهامیلیون افغانی را به هدر داده تا گوشه و کنار کشور را با بیرق‌های سه‌رنگ مزین نماید. گفته می‌شود که تنها برای نمایش چند ترانه میهنی از ۳۴ ولایت متعلمانی را به کابل آورده که مجموع مصارف آن ۵۴ میلیون افغانی بوده است. هرچند رقبای وقیح‌تر و طالبانی‌تر انتخاباتی غنی، این حرکات او را کارزار انتخاباتی از بودجه ملت می‌نامند، اما غنی درحالی دست به این استقلال‌نمایی‌های کریه می‌زند که هم‌اکنون عنان سرنوشت حکومت و نظامش در دست زلمی خلیلزاد امریکایی‌ست که با بخشیدن مشروعیت جهانی به طالبان و سران مزدورپیشه‌اش در تلاش است تا این موجودات خونریز عصر حجری را در زرورق «میانه‌رو» و «صلح‌طلب» پیچانیده و به دستگاه دست‌نشانده‌اش در کابل پیوند زند.

وقتی سفارت امریکا در کابل قلب تصمیم‌گیری‌ها درمورد سرنوشت کشور ماست، وقتی نیروهای نظامی امریکا و ناتو ۱۸ سال تمام است که

خاک ما را آزمایشگاه مخوف‌ترین تسلیحات خود ساخته و با مصونیت کامل مردم عام ما را به قتل رسانیده و تروریست‌پروری می‌کند، وقتی دستان شوم دولت‌های ایران و پاکستان و چاکرانش تا عمق در خاک ما فرو رفته‌اند، ادعای داشتن «استقلال» به طنز تلخی می‌ماند و بس. و حکم تاریخ است، ملتی که استقلال سیاسی و اقتصادی نداشت به هیچ پیش‌رفت ریشه‌ای دست نخواهد یافت.

هموطنان ماتم‌دار!

هیچ نیروی خارجی و دست‌نشاندگان داخلی‌اش، نجات‌دهنده‌ی ما از این همه بربریت و حمام‌خون و بی‌عدالتی شده نمی‌تواند به جز نیروی خودمان. باید تمام اختلافات قومی، سمتی، زبانی، مذهبی وغیره را که از سوی این جمع خاین دامن زده می‌شود کنار گذاشته و متحدانه همچو مشت محکمی برای یک افغانستان مستقل، آزاد و دموکراتیک که اراده توده‌های فقیر و نادار ما در آن حکمروایی کند، مبارزه کنیم. جز این هیچ راهی برای خروج از بن‌بست کنونی متصور نیست.

«حزب همبستگی افغانستان» که خود را میراث‌دار اهداف والای پرچمداران واقعی استقلال، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌داند، بدین باور است که با عزم مشروطه‌خواهان سرفراز باید ۲۸ اسد را روز تجدید پیمان برای به چنگ آوردن دوباره استقلال در وطن نگونبخت خود بسازیم. پرچم استقلال‌طلبی را که از قهرمانان بلندقامت تاریخ ما چون سیدکمال، محمد عظیم منشی‌زاده، عبدالخالق، محمود، محمد ولی خان دروازی، غلام نبی خان چرخی، عبدالرحمان لودین، سرور جویا، عبدالرحمن محمودی، سرور واصف و صدها پیکارگر شرافتمند دیگر به ارث برده‌ایم باید پرشورتر از هر زمان به اهتزاز درآورده برای نجات میهن خود از فاجعه جانفشانی نماییم.

حزب همبستگی افغانستان
۲۸ اسد ۱۳۹۸ - ۱۹ اگست ۲۰۱۸

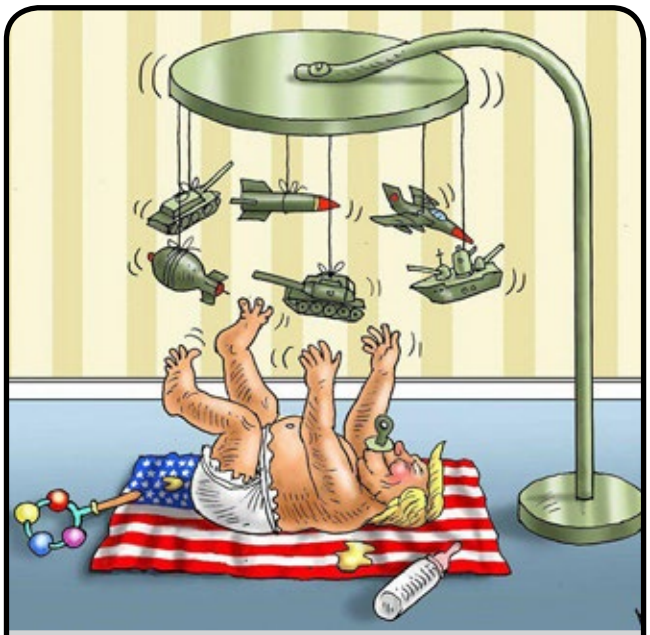

زرادخانه امریکا در دست طفلک بدخو

نویسنده: حزب همبستگی افغانستان

یادبود از استقلال ازدست‌رفته افغانستان در بامیان

۲۶ اسد ۱۳۹۸ - بامیان: امروز جمعی از اعضا و هواداران «حزب همبستگی افغانستان» با همکاری مردم محل ساحه بند امیر طی محفلی از صدمین سالروز استقلال بربادرفته‌ی کشور یادبود به عمل آوردند. در این برنامه، افزون بر شرکت مهمانان از ولسوالی یکه‌ولنگ و مرکز، مهمانانی از ولسوالی‌های دوردستی چون پنجاب و ورس نیز تشریف آورده بودند. برنامه که تحت عنوان «کسب مجدد استقلال و آزادی، با اتحاد و پیکار مردم ما میسر است!» برگزار گردید توسط اعضای حزب همبستگی در بامیان گردانندگی و ترتیب داده شده بود.

در آغاز، گرداننده از تمام حضار خواست تا به پا ایستاده و برای یک دقیقه در سوگ شهدای چهار دهه اخیر کشور و بخصوص قربانیان سال‌های اخیر حملات انتحاری و انفجاری سکوت نمایند. سپس، دو تن از جوانان حزب شعر «نقب باید زد!» را دکلمه نمودند که در بندهایی از آن می‌خوانیم:

«در این هوای مرگ‌زا
که بی‌مایگان
از نسل درندگان اند
و متجاوزان
با اختاپوت جنایت
بر گرد مان طناب تنیده
و وسط مان
کوه قاف کشیده‌اند

من فراهی بدخشانیم
من هراتی ننگرهاریم
من خوستی بامیانیم
هنگامی که در «هسکه مینه»
بر ماین می‌نشانی
و یا در «برچی»،
منفجرم می‌کنی
«پامیریان» در سوگ می‌نشینند
«براهویان» به انتقام.»

در ادامه، کبیر یکی از اعضای حزب همبستگی روی مبارزه و سیاست‌های حزب صحبت را آغاز نموده گفت:

«شاه امان‌الله خان به کمک یاران مشروطه‌خواهش و همت بالای مردم افغانستان در برابر امپراتوری‌ای ایستاد که آفتاب در مجموع مستعمراتش غروب نمی‌کرد. جنبش مشروطه کشور صد سال قبل، اهداف پیشروی را علم کردند که حتا امروز هم باید برای تحقق آن رزمید. آنان از یک سو به جنگ با ارتجاع داخلی رفتند و از سوی دیگر با دستان خالی برضد اشغالگران انگلیس قدم گذاشته و استقلال از دست رفته کشور را با جانفشانی و خون خویش دوباره کمایی کردند. و افغانستانی را که هنوز در آن برده‌داری حکمفرما بود، به شاهراه ترقی و پیشرفت رهسپار نمودند. در کمترین وقت و با امکانات اندک مالی، کشور ما در عرصه آموزش، صحت، امور اجتماعی و فرهنگی، صنعت، زراعت وغیره چنان گام‌های عظیمی به جلو نهاد که حتا امروز باوجود حکمروایی دولت‌های مرتجع واپسین از رفاه پروژه‌های آن دور مستفید می‌گردیم. ولی با تاسف که این استقلال دیری نپایید و این دور شکوفایی عمر کوتاهی داشت.»

و بعد افزود:

«امروز در حالی یادبود از صد سالگی استرداد استقلال به عمل می‌آوریم که دیگر خبری از استقلال و آزادی در سرزمین شوربخت ما نیست. افغانستان پس از پایان دولت امانی تا امروز دیگر در حالت نیمه‌مستعمره و مستعمره به‌سر می‌برد.

هرچند که حاکمان زیادی آمده و ادعای مستقل‌بودن را کرده و برای فریب مردم، مشت وطنپرستی را بر سینه کوبیده‌اند.

...

غنی در این روزها چهارراهی‌ها و جاده‌های شهر کابل، این شهر پر از انتحار و انفجار را با تکه و چراغ رنگ و روغن کرده است تا گویا صدسالگی استرداد استقلال افغانستان را گرامی بدارد و از این طریق به کارزار انتخاباتی خویش رونق بخشد. اما چراغان‌کردن‌ها بیشتر به این می‌ماند که چهره یک بیمار جزامی را با پودر و لبسرین پوشاند و هرگز فکری به مریضی وی نکرد.»

و در قسمتی از سخنانش پیرامون مضحکه انتخابات آینده گفت که در یک کشور اشغالی و مافیایی، انتخابات هیچ دردی را دوا نمی‌کند و فقط تغییر مهره‌ها و جابه‌جایی مجدد آنان صورت می‌گیرد. و درمورد گفتگوهای دروغین ابراز داشت:

«نباید معامله‌های پیشین صلح‌بازی را فراموش کنیم: در سال‌های خون و خیانت تنظیم‌ها، صلح میان تنظیم‌های هفت‌گانه و هشت‌گانه، آیا کدام صلحی را پی داشت؟ وقتی سران این تنظیم‌ها برای به‌اصطلاح گفتگوهای صلح

در اسلام‌آباد و مکه نشسته و بر قران دست گذاشته و قسم می‌خوردند که دیگر نمی‌جنگند، مگر افراد مسلح شان در افغانستان شکم یکدیگر را نمی‌دریدند و فردایش روز خونین‌تری را در پی داشت. در زمان حکومت طالبان، صلح میان تنظیم‌های اخوانی و طالبان در اسلام‌آباد به کدام نتیجه‌ای رسید؟ پس امروز هم این گفتگوهای کاذب، صلحی را در پی نخواهد داشت. طالب به جمع جنایتکاران دیگر سهیم در قدرت خواهند پیوست ولی کشتار مردم بی‌گناه ما ادامه خواهد یافت.»

و در آخر، بیان داشت:

«حزب همبستگی که خود را میراث‌دار امروزین اهداف والای شاه امان‌الله خان و یاران مشروطه‌خواهش می‌داند، بدین باور است که باید به‌مثل سرور واصف و همرزمانش بی‌درنگ به پذیرایی شکنجه و اعدام رفت تا خون ما جنبش آزادیخواه کشور را بارور کند. پرچم استقلال‌طلبی را که از زنده‌یادان سیدکمال، محمد عظیم خان منشی‌زاده، عبدالخالق، محمد ولی خان دروازی، غلام نبی خان چرخی، عبدالرحمان لودین، سرور جویا، عبدالرحمان محمودی، اکرم یاری و صدها انسان آزاداندیش دیگر به ارث برده‌ایم را باید با مبارزه نترس و پیگیر به نسل‌های آینده هدیه نمود.»

پس از آن، آقای سکندر بلاغی، یکی از متنفذین بند امیر، ضمن ابراز امتنان از حزب همبستگی برای مبارزه و آگاهی‌دهی در جامعه گفت:

«باید به افکار دیگران احترام گذاشت و گام‌های پیشرو در جامعه را حمایت کرد.»

در این برنامه، سید جواد آزاد با دمبوره‌اش چندین آهنگ دلپسند هزارگی را خواند که گرداننده درمورد نامبرده چنین شرح داد:

«آقای سید جواد آزاد از هنرمندان گمنام این کشور است که از سالیان سال با صدای تارهای دمبوره‌اش در پای بت‌های شهمامه و صلصال، غم و خوشی، نفرت و عشق مردم هزاره‌جات را فریاد کرده است، اما از این که هیچ‌گاهی سر به رکاب هیچ جنایتکاری نگذاشته است، امروز گمنام مانده و گمنام می‌نوازد. این هنرمند تنگدست برای کمایی لقمه نانی در یکی از رستورانت‌های بند امیر منحیث پیش‌خدمت کار می‌کند.»

فروه، کودک ۶ ساله‌ای نیز شعری را با زیبایی دکلمه کرد. دختران و پسران مکتب بند امیر تیاتر و ترانه‌ای را به نمایش گذاشتند که به کمک جوانان حزب همبستگی آماده شده بود. «گروه صلصال» متشکل از دختران علاوه بر آهنگ‌های هزارگی چند سرود حزب همبستگی را کمپوز و به زیبایی اجرا کردند. برنامه با مسابقه ریسمان‌کشی میان جمعی از مردم محل و مهمانان برگزار شد و مردم محل بند امیر برنده شدند.

نویسنده: سلسله

مراسم عروسی‌ای که ملتی را به ماتم نشاند

شب ۲۶ اسد ۱۳۹۸ حمله انتحاری مرگبار و خونینی در محفل عروسی تالار شهر دبی در غرب کابل، بار دیگر مردم داغدار ما را در ماتم جانکاه نشانده و کابلیان را در سوگ عمیق فرو برد. این فاجعه غم‌انگیز که جان بیش از ۸۰ هموطن بی‌دفاع ما را گرفت و نزدیک به ۲۰۰ زخمی از خود به جا گذاشت، سیلی محکم دیگری‌ست به روی حکومت دوسره فاسد ع و غ که در نتیجه سیاست‌های خاینانه‌شان هر روز ده‌ها هموطن ما به خاک و خون افتاده و عزیزان شان را از دست می‌دهند. هرچند مسوولیت این حمله را داعشیان خونریز پذیرفتند اما مسوول واقعی چنین قتل‌عام‌های هولناک سران مزدور و جنایتکار دولت پوشالی اشغالگران امریکایی اند که بخاطر اهداف پلید و شوم باداران شان سیاست مرگ زاییده در نتیجه معامله و ساخت و پاخت با خونریزترین گروه‌ها، آنان را جری‌تر می‌سازند.

میرویس (داماد)

صبح امروز با قلب مملو از غم و درد به تالار شهر دبی رفتم تا ضمن صحبت با مسوول هوتل در باره حادثه، آدرس میرویس (داماد) و سایر قربانیان را بدست آرم. هوتل به مخروبه مبدل گردیده و سایه شوم وحشت و بربادی مغزم را فشرد. با دیدن لکه‌های خون روی دیوار تصور کردم صدای جیغ و ناله زخمیان را می‌شنوم که مرا به کمک فرا می‌خوانند و تن‌های تکه تکه و پرپر شده‌ی هموطنانم را می‌بینم و....

محمد ظاهر احمدی از اقارب مالک هوتل گفت:

«ساعت ۲۰: ۱۰ شب وقتی هنوز مراسم نکاح جریان داشت انتحارکننده وارد هوتل شده و خود را منفجر ساخت. امین گارد هوتل که زخم عمیق برداشته بود و تا صبح جان سپرد، فرد مشکوک را شناسایی و خواسته فوری از خانواده داماد بپرسد که آیا در جمع مهمانان است یا خیر، اما انتحاری خود را منفجر می‌سازد. به علاوه امین، باقر و هاشم کارمندان هوتل نیز شهید شده‌اند. تعداد مهمانان تقریبا ۹۰۰ نفر بود. شهدا در مناطق دوغ‌آباد، شهرک حاجی نبی، بهادر خان، قلعچه، سلمان فارس در گورهای دستجمعی دفن شدند.»

میرویس (داماد) در قلعه‌نو دکان خیاطی داشته و با کار و زحمت فراوان توانسته بود مخارج عروسی‌اش را تهیه کند. وقتی وارد اتاق شدیم، میرویس که ساکت و با چشمان پرخون در کنجی نشسته و توان صحبت را از دست داده بود، با بغض و درد گفت:

«دیگر حوصله گپ زدن ندارم. اگر خود را توته توته کرده در خانه شهدا هم روان کنم دل شان یخ نخواهد کرد... کاش تکه تکه می‌شدم... اگر می‌فهمیدم این حادثه رخ می‌دهد هرگز عروسی نمی‌کردم. چطور خانه قوم‌ها و دوست‌ها رفته و غم‌شریکی کنم. زندگی‌ام تباه شد....»

مادر میرویس که غم از دست دادن اقارب و نگرانی از سرنوشت پسرش در چشمانش موج می‌زند، آهی عمیق کشیده گفت:

«دولت خاین است. پولیس بعد از یک ساعت در ساحه رسید و با وجود ناله و زاری زنان برای نجات زخمیان هیچ اقدامی نکرد و فقط تماشا کرد. نیم ساعت بعد وقتی وارد سالون شدند قبل از این که زخمیان را نجات دهند به زدن پول از جیب شهدا و زخمیان پرداختند... من شدیدا نگران هستم که پسرم خودکشی نکند.»

ذکی ۳۲ ساله و همسایه میرویس که خود جان سالم بدر برده ولی سه تن از بستگانش را در این فاجعه از دست داده، می‌گوید:

«حادثه بسیار وحشتناک بود. با دوستانم دور میز نشسته بودیم که انفجار شد و افتادم. تا دیر وقت چیزی را نمی‌شنیدم، فکر کردم کر شده‌ام. هوتل تاریک بود و از دود ناشی از انتحار نمی‌شد نفس کشید. در میان زخمیان و کشته‌شدگان به پالیدن دوستانم شروع کردم. مصطفی نواسه عمه‌ام را که شاگرد میرویس در خیاطی بود بعد از ۴ ساعت پیدا کردیم که بسیار خون ضایع کرده بود و می‌نالید. وی را در موتر انداخته و به شفاخانه انتقال دادیم اما با تاسف که ساعت ۸ صبح جان داد.... از منطقه خود ما ۹ شهید داریم و چندین زخمی.... امید پسر ۱۴ساله و پنچرمین بود که شهید شد... حمید و خلیل دو برادر که در این حادثه شهید شده‌اند... نجیب که قبلا در امنیت کار می‌کرد شهید شد که خانم حامله‌اش بعد از شنیدن خبر مرگ شوهر، خود را حلق‌آویز کرد و جان داد. عبدالمالک ۱۵ساله شهید شد که متعلم صنف ۹ مکتب افغان-ترک و اول نمره صنف خود بود... محمد شاگرد آهنگر بود که شهید شد... داکتر داوود شهید شد... خالد دکان سلمانی داشت که در این حادثه شهید شد....»

میرویس اظهار می‌دارد که هنوز در شوک عمیق بوده و آن کابوس خوابش را ربوده است: «چشمانم را ببندم همان صحنه یادم می‌آید و بیدار می‌شوم.»

در مسجد قلعه‌نو رفتم و با دیدن عکس شهدا که اکثر شان جوانان مظلوم بوده‌اند، اندوهم بیشتر شد. در باره جانباختگان و شغل شان از مردم محل پرسیدم که یکی از جوانان گفت:

«ادریس و مصور صنف۱۲ لیسه حبیبیه و جوانان شجاع و رشیدی بودند که شهید شدند... ساحل متعلم بود، نصیر کراچی‌وان و نان‌آور خانه‌اش و عباس دکاندار... جاوید هم جوان بیکار بود که از خود دو دختر بجا ماند... جعفر گچ‌کار و تنها نان‌آور خانواده‌اش و پهلوان ستار ترینر کلب پهلوانی، قدیر جوان مستعد صنف ۱۱ در لیسه عالی

عبدالحی حبیبی بود که همه شهید شده‌اند.»

به دیدار مادر ادریس شـهید رفتم که ضجه‌های جانکاهش مرا به شدت تکان می‌داد. وی فریادکنان در میان آه و اشـک به داعش و امریکا نفرین می‌فرستاد و با فریادهای جگرخراش تکرار می‌کرد:

«داعـش جگرت بمیرد... اگر مره قـدرت بته امریکا را سـرک جور می‌کنم... او خدا امریکا را سرک جور کو... بچه‌ی نازنین مه امریکایی‌هـا برد... خدایا امریکا را تکه تکه کو...»

مـروه از قلعه قـادر و دو خانم دیگر نیز از جمله شـهدا می‌باشـند. محراب نوجوان ۱۶ ساله و صالح ۱۲ ساله (برادر عروس) و دو هم سن و سال دیگرشان نیز در این حادثه جان سپرده‌اند.

درد از دسـت دادن هموطنان فقیـر ما وقتی عمیق‌تر و روانفرسـاتر می‌شـود که طالبان وحشـی و راکتیار با پشـتاره‌ای از کشـتار و انتحار و برادران سـکه‌ی داعشـیان نیز این حمله را «نکوهش» کرده و بر زخم مردم ماتمدار ما نمک پاشیدند. داعش، طالب، جهادی و غنی و عبدالله به شمول باداران خارجی شـان دشـمنان مردم ما بوده و تا وقتـی متحدانه علیه این جانیان و خاینان خودفروخته مبارزه ننموده و سرنوشت کشور را از چنگ اشغالگران و نوکران‌شان بیرون نکنیم، از انتحار و انفجار و دهشت و بربادی رهایی نخواهیم یافت.

تعدادی از شهدای حمله انتحاری بر مراسم عروسی در تالار «شهر دوبی» کابل

۲۶ اسد ۱۳۹۸ (۱۷ اگست ۲۰۱۹)

در این حمله وحشیانه بیش از ۸۰ هموطن ما شهید و حدود ۲۰۰ تن مجروح گردیدند

نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس‌های ذیل به دست آورده می‌توانید:

کابل

نمایندگی انجمن نویسندگان افغانستان
جوار پارک تیمور شاهی

شرکت کتاب شاه محمد
چهارراهی صدارت

کتاب فروشی مقدم
مارکیت جوی شیر کابل

کتابخانه وحدت
نیاز بیک، دکان حاجی

کتاب فروشی معلم محمد وحید
د افغانستان آریانا مارکیت، دکان اول

کتاب فروشی رفیع الله
پل باغ عمومی، لب سرک، زیر پشتنی بانک

هرات

کتاب و قرطاسیه فروشی عبدالجبار "یعقوبی"
جکان غوند یازده،
مقابل مکتب متوسطه خلیل الله خلیلی

بلخ

کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی
کتاب فروشی عبدالرازق انصاری
مزار شریف، چهارراهی بیهقی،
پوسته خانه شهری

کتاب فروشی فیروز
مقابل نشنل بانک پاکستان

تخار

فوتوکاپی آمو، نجیب الله رحیمی
تالقان، بندر بدخشان، مقابل فوائد عامه،
دکان نمبر ۱۰

کندز

قرطاسیه فروشی محمد هارون
جاده ولایت

بامیان

کتاب‌فروشی محمد ظاهر حیدری،
جوار سبزی فروشی، شهر بامیان

غزنی

کتاب و قرطاسیه فروشی توحید
شهرک البیرونی، جاده خاتم الانبیا

کتاب و قرطاسیه فروشی احمدی
پلان سوم، کوچه زیارت خواجه علی

کتاب فروشی فرهنگ ۱
جوار کتابخانه عامه

کتاب فروشی فرهنگ ۲
سرک تانک تیل کهنه، رسته نجارها

ننگرهار

کتابفروشی سیار
ولسوالی خیوه

کنر

کتابفروشی احمد ظاهر
چغانسرای، سرک قومندانی

فراه

کتابفروشی عزیزی
واقع ناحیه سوم،
مقابل لیسه نفیسه توفیق میر زایی

بغلان

کتاب و قرطاسیه فروشی فردوسی
شهر پلخمری، مقابل غضنفر بانک

بدخشان

کتاب و قرطاسیه فروشی ضیایی
فیض آباد، دشت شهدا، مقابل تربیه معلم

نورستان

عکاسخانه، فوتوکاپی و قرطاسیه فروشی میا
روبروی مسجد انصاف مارکیت، پارون - نورستان

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر تلاش می‌ورزید علیه جنایات و خیانت‌های اشـغالگران و نوکران میهن‌فروش شـان نقشـی ادا کنید، به «حزب همبستگی افغانستان» بپیوندید و در تکثیر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیع‌تر بکوشید!

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت‌هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌ی هواداران و دوستدارانش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی‌تان ما را یاری دهید:

Bank-e Millie Afghan
Ibne Sina Watt, Kabul, Afghanistan
Name: Ali Ahmad
Account No: 1001201070799

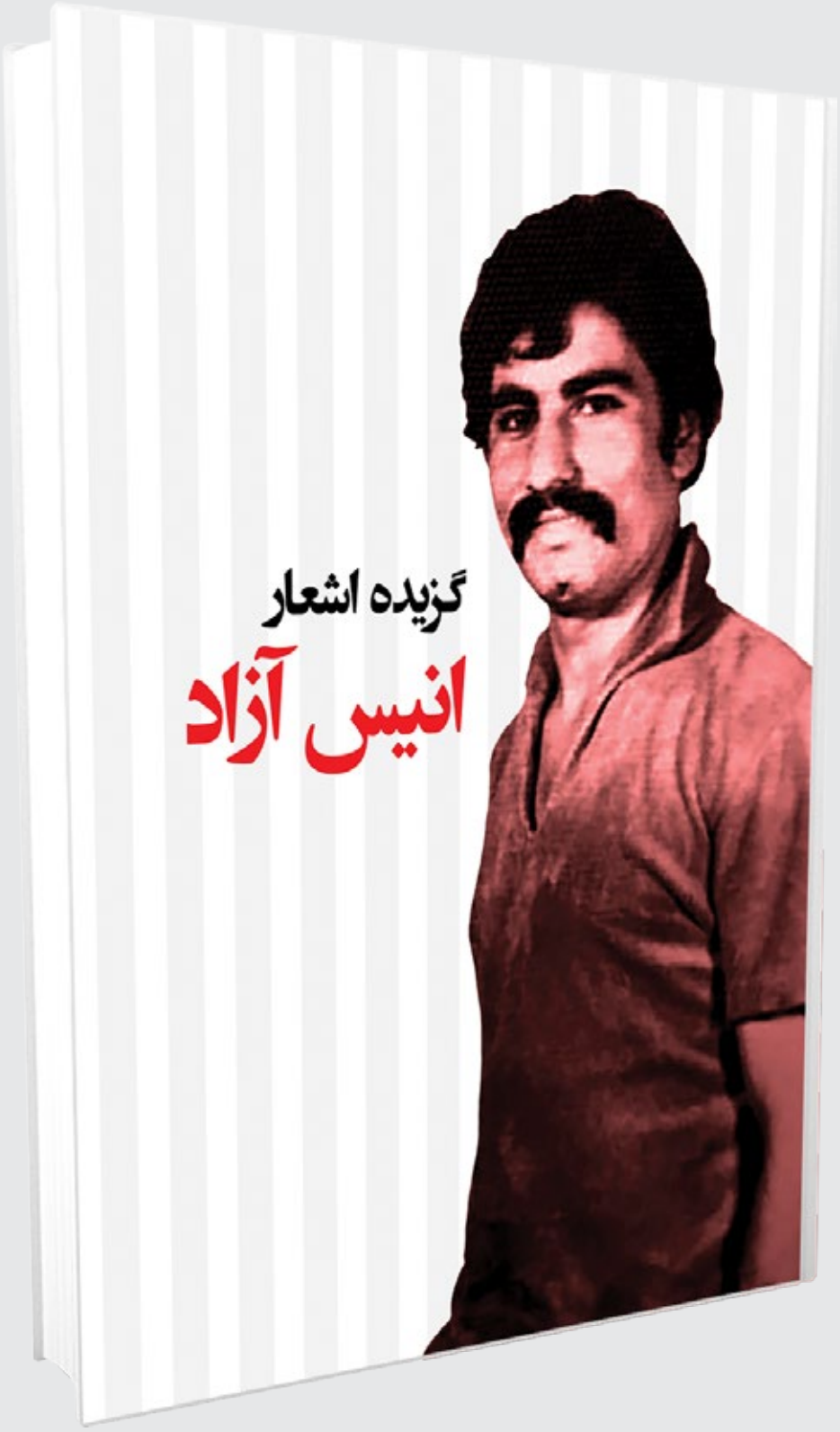

به تاریخ ۲۱ سنبله ۱۳۹۸، «حزب همبستگی افغانستان» طی محفلی گزیده اشعار انیس آزاد را رونمایی نموده و نسخه چاپی آن را به دسترس خوانندگان قرار داد.

نسخه چاپی این کتاب را از کتابخانه‌های ذیل به دست آورید:
انتشارات «نشر نگار» - فروشگاه کتاب هنایش - بوک شاپ
آدرس: کابل، کارته سه، چهارراهی پل سرخ، مارکیت ملی، منزل تحتانی

نسخه پی‌دی‌اف این کتاب را از آدرس انترنتی زیر به دست آورید:
hambastagi.org/new/images/pdf/anis_azad_poem.pdf

۲۶ اسد ۱۳۹۸ - بامیان: جمعی از اعضا و هواداران «حزب همبستگی افغانستان» با همکاری مردم محل ساحه بند امیر طی محفلی از صدمین سالروز استقلال برباد رفته ی کشور یادبود به عمل آوردند. در این برنامه، افزون بر شرکت مهمانان از ولسوالی یکه‌ولنگ و مرکز، مهمانانی از ولسوالی‌های دوردست همچون پنجاب و ورس نیز تشریف آورده بودند...

صفحه ۲۷

حزب همبستگی افغانستان
Solidarity Party of Afghanistan

fb.com/hambastagi
twitter.com/hambastagi
flickr.com/hambastagi
info@hambastagi.org
www.hambastagi.org
youtube.com/AfghanSolidarity
+93 (0)700 231590
solidarity.party.afg
t.me/AfghanSolidarity